

# از «ابن مسرور لَحَام» تا «ابن قولویه فقیه» رمزگشایی از هویت يك راوی<sup>۱</sup>

امین حسین پوری<sup>۲</sup>

چکیده

یکی از استادانی که شیخ صدوق از وی روایات فراوانی را گزارش نموده است دانشوری است به نام «جعفر بن محمد بن مسرور» که از وی هیچ شرح حالی در دست نیست. برخی دانشمندان ادعا کرده‌اند که وی همان «جعفر بن محمد بن قولویه» محدث معروف شیعه است. این نوشتار به نقد این دیدگاه می‌پردازد. نگارنده چند دلیل برای رد این ادعا فرادید می‌نهد که از آن جمله است: درگذشت «ابن مسرور» پیش از «ابن قولویه»، تفاوت آشکار میان مشایخ «ابن مسرور» و «ابن قولویه»، اختلاف طبقه شاگردان ابن قولویه با شاگردان ابن مسرور و قرائن پیرامونی آن، ناهمگونی روشن میان اسناد ابن مسرور و ابن قولویه و سرانجام تفاوت‌های گسترده میان اسناد شیخ صدوق و ابن قولویه.

**واژگان کلیدی:** ابن مسرور، ابن قولویه، شیخ صدوق.

## مقدمه

موضوع تمییز مشترکات و توحید مختلفات از جمله بنیادی‌ترین جستارها در گسترهٔ سندشناسی است. یکی از راویانی که شیخ صدوق به فراوانی از وی روایت کرده است شخصی است با نام «جعفر بن محمد بن مسرور». دربارهٔ وی هیچ توثیق یا شرح حالی در دست نیست؛ ولی وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ه) در تعلیقهٔ گستردهٔ خود بر **منهج المقال** در اشارتی کوتاه نوشته است: «و یحتمل کونه جعفر بن محمد بن قولویه لأن قولویه اسم مسرور و هو فی طبقة «کش» إلی زمان الصدوق فتأمل»<sup>۱</sup>.

پس از وی این احتمال را - که دو عنوان «جعفر بن محمد بن مسرور» و «جعفر بن محمد بن قولویه»<sup>۲</sup> در واقع مربوط به یک نفر و آن هم «ابن قولویه» مشهور است - چندان بررسی نکرده‌اند، تا آنکه در روزگار ما بار دیگر این موضوع بحث برانگیز شد.<sup>۳</sup> از یک سو، محقق شوشتری<sup>۴</sup> و آیت‌الله خویی<sup>۵</sup> پس از اشاره به احتمال محقق بهبهانی و واکاوی آن، این گمانه را بسیار دور از ذهن دانسته و آن را یکسر به کناری نهاده‌اند. در دیگر سو، برخی بزرگان به مناسبت بحث فقهی خود از این موضوع یاد کرده و به گستردگی بدان پرداخته‌اند. ایشان در این باره چنین فرموده‌اند: «ادعای ما این است که «جعفر بن محمد بن مسرور» همان «جعفر بن محمد بن قولویه» است که در وثاقت و اعتبار او هیچ حرفی نیست. البته این مطلب را ابتدا محقق بهبهانی تنها در حد یک احتمال مطرح کرده و محقق خویی نیز آن را رد کرده‌اند؛ ولی ادعای ما بالاتر از احتمال است و ما تقریباً مطمئن به اتحاد این دو هستیم.»<sup>۶</sup> ایشان در همین بحث به این نکته هم اشاره فرموده‌اند که: «کلماتی که پسوند «ویه» دارند همه لقب‌اند و صاحبان آنها دارای اسماء خاصی‌اند. در اینجا نیز اسم «قولویه» همان مسرور است.»<sup>۷</sup>

۱. بهبهانی، **تعلیقه علی منهج المقال**، ص ۱۱۰.

۲. در ادامهٔ این نوشتار برای رعایت اختصار از این دو عنوان بیشتر با تعبیر «ابن مسرور» و «ابن قولویه» یاد خواهیم کرد.

۳. البته در این میان باید از برخی بزرگان هم چون مرحوم شیخ آقا بزرگ نیز یاد کرد که یکی بودن این دو عنوان را قطعی دانسته‌اند. ر.ک: آقا بزرگ، **طبقات أعلام الشیعة**، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۴. شوشتری، **قاموس الرجال**، ۶۸۴/۲.

۵. خویی، **معجم رجال الحدیث**، ج ۵، ص ۹۱.

۶. شبیری، **کتاب نکاح**، ج ۱۷، ص ۵۵۸۲.

۷. همان، ص ۵۵۸۱، پاورقی شماره ۱.

در این میان برخی پژوهشیان معاصر نیز از یکی بودن این دو عنوان دفاع کرده و کوشیده‌اند پشتوانه‌های آن را مستحکم سازند.<sup>۱</sup> طبق تحقیق نگارنده، مهم‌ترین و گسترده‌ترین بحث در اثبات یکی بودن این دو عنوان از سوی آیت‌الله شبیری انجام گرفته است. ایشان به گستردگی دلایل محقق شوشتی و محقق خوبی را گزارش کرده و به نقد آن پرداخته و سپس دلایل اتحاد این دو عنوان را فرادید نهاده‌اند.<sup>۲</sup>

### گزارشی فشرده از دلایل باورمندان به اتحاد دو عنوان

در زیر چکیده دلایل باورمندان به اتحاد را بر می‌رسیم:

آیت‌الله شبیری در آغاز نکته‌ای را به عنوان مقدمه فراز آورده و فرموده‌اند:

آنچه با مراجعه به کتب حدیث و رجال به دست می‌آید این است که شیخ صدوق از «ابن قولویه» اخذ روایت کرده است. روایت مشتمل بر «عمل ام‌داود» را صدوق از همین شخص نقل نموده است و اصولاً طبیعت قضیه نیز اقتضای این را دارد که صدوق از ابن قولویه حدیث اخذ کرده باشد. «ابن قولویه» قدری متقدم بر صدوق است و وقتی هنوز صدوق به دنیا نیامده بوده است وی صلاحیت اخذ حدیث را داشته؛ چرا که صدوق در حدود ۶ یا ۷ سال بعد از فوت سعدبن عبدالله متولد شده و «ابن قولویه» فی‌الجمله روایاتی را از «سعدبن عبد الله» نقل نموده است. «ابن قولویه» چه در قم بوده باشد و چه در بغداد، در هر دوی این مکان‌ها صدوق بوده (صدوق در سال ۳۵۵ هـ به عراق رفته است<sup>۳</sup>) و طبع مثل صدوق این اقتضا را دارد که از او با آن جلالت قدری که داشته اخذ حدیث نماید. پس اصل نقل صدوق از ابن قولویه قطعی است.<sup>۴</sup>

ایشان در دنباله بحث و به هدف اثبات اتحاد دو عنوان چنین فرموده‌اند:

اما اتحاد «ابن مسرور» با «ابن قولویه»؛ عباراتی در کلام نجاشی وجود دارد که دلالت بر اتحاد این دو می‌کند. نجاشی در ذیل ترجمه «ابن قولویه» می‌نویسد:

حال  
پوهشیل

از «ابن مسرور» تا «ابن قولویه» فقیه»

۱. برای نمونه استاد حسن انصاری در: تشیع امامی در بستر تحوّل، صص ۲۱۹-۲۲۱.

۲. شبیری، کتاب نکاح، ج ۱۷، صص ۵۵۸۱-۵۵۹۶.

۳. به گمان بسیار تاریخ صحیح ۳۵۲ هـ است. ر.ک: تشیع امامی در بستر تحوّل، صص ۲۱۵-۲۱۹، مقاله شیخ صدوق چه هنگام به بغداد رفته است؟

۴. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، صص ۵۵۸۱-۵۵۸۲. نگارنده درباره این مقدمه تأملاتی دارد که در انتهای این نوشته خواهد آمد.

«جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه أبو القاسم و كان أبوه يلقب مَسْلَمَةً؛ من خيار أصحاب سعد، و كان أبو القاسم من ثقات أصحابنا...» و در ذیل ترجمه «علی بن محمد بن جعفر» گوید: «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور أبو الحسین یلقب أبوه مملّة، روى الحديث و مات حديث (حدث) السنّ، لم يُسمع منه، له كتاب فضل العلم و آدابه، أخبرنا محمد و الحسن بن هديّة قالوا: حدّثنا جعفر بن محمد بن قولویه قال: حدّثنا أخي به»<sup>۴</sup>.

همان طوری که از عبارت اول نجاشی معلوم است نسب جعفر بن محمد به قولویه می‌رسد. در عبارت دومی که از نجاشی نقل کردیم همین جعفر بن محمد بن قولویه از برادر خود علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور نقل حدیث کرده است. بنابر این معلوم می‌شود که «علی» برادر جعفر<sup>۵</sup> نیز هست؛ چرا که در «محمد و جعفر و موسی» با یکدیگر شریک‌اند که این نشانه اتحاد «قولویه» با «مسرور» است، لذا «جعفر بن محمد بن مسرور» با «جعفر بن محمد بن قولویه» یک نفرند.<sup>۶</sup>

ایشان در دنباله سخن برای روشن تر شدن این نکته با یادکرد سخن نجاشی در ترجمه «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور» فرموده‌اند:

بحث در این است که آیا مراد از «أخي» در این عبارت صاحب ترجمه است و در نتیجه معلوم می‌شود که برادر جعفر بن محمد قولویه - و به تبع خود او - ابن مسرور است یا مراد از «أخي» صاحب ترجمه نیست، بلکه برادر ابن قولویه که ابن مسرور هم نیست، از صاحب ترجمه روایت می‌کند؟ مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ احتمال نخست را صحیح دانسته‌اند و صاحب قاموس الرجال و محقق خوبی بر احتمال دوم اصرار ورزیده‌اند. در نگاه نخست سخن این بزرگان غریب می‌نماید، چه طریق‌هایی که در کتب فهرس ذکر می‌گردد معمولاً به صاحب ترجمه منتهی می‌گردد و در مواردی که

۱. برای شکل صحیح این واژه ر.ک: دنباله بحث.

۲. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۸.

۳. در چاپ رایج رجال نجاشی چنین است؛ ولی صحیح «الحسین» است. وی همان حسین بن أحمد بن هدیه است که نجاشی با واسطه وی از ابن قولویه روایت می‌کند. ر.ک: دریاب، مشیخة النجاشی، ص ۱۳۲.

۴. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۶۲، ش ۶۸۵.

۵. در نسخه چاپی از کتاب النکاح تعبیر چنین است: «... علی، برادر ابی جعفر نیز هست» که لفظ «أبی» در اینجا زائد و احتمالاً ناشی از سهو در تایپ است.

۶. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۸۲.

چنین نیست سقطی در نسخه‌های کتاب رخ داده است، پس علی القاعده باید مراد از «أخی» در عبارت فوق همان صاحب ترجمه باشد. این بزرگان ظاهراً به این نکته توجه داشته‌اند؛ ولی به این جهت احتمال دوم را پذیرفته‌اند که تناقض صدر و ذیل پیش نیاید؛ چون احتمال نخست با عبارت «لم یسمع منه» ناسازگار است.

ایشان سپس می‌افزایند:

در بحث خمس در این باره به تفصیل سخن گفتیم و از راه‌های چندی نشان دادیم که این عبارت با احتمال نخست هیچ‌گونه تناقضی ندارد، از جمله اینکه سماع یکی از طرق تحمل حدیث است و نقل حدیث الزاماً به این طریق صورت نمی‌گرفته، بلکه از طریق دیگر هم چون اجازه و مناو له هم انجام می‌گرفته است، بنابر این ممکن است جعفر بن قولویه بر طریق اجازه یا مناو له از برادر خود روایت کرده باشد؛ ولی از وی حدیث نشنیده باشد.<sup>۱</sup>

ایشان در ادامه این نکته را گوشزد می‌نمایند که:

اگر ما بخواهیم احتمال دوم را در عبارت نجاشی درست بدانیم باید به امری ملتزم شویم که بسیار مستبعد است. لازمه این تفسیر این است که صاحب ترجمه با راوی او در نام و نام پدران تا سه پشت مشترك باشند، چون هر دو علی بن محمد بن جعفر بن موسی می‌باشند. علی و محمد نام‌های معروفی هستند و اشتراك در آنها چندان غریب نیست؛ ولی جعفر و موسی به شهرت آن دو نیست. اصلاً در سراسر معجم رجال الحدیث که هزاران عنوان راوی ذکر شده است مورد دومی پیدا نمی‌کنید که دو نفر در این مقدار از سلسله نسب اشتراك داشته باشند، و همین امر می‌رساند که صاحب ترجمه همان برادر جعفر بن محمد بن قولویه است؛ بنابر این در نسب ابن قولویه هم مسرور واقع است، و با توجه به جهات مشترك دیگر هم باید جعفر بن محمد بن مسرور همان علی بن محمد بن مسرور باشد.<sup>۲</sup>

مقرر بحث فقه آیت الله شبیری قرائن دیگری را نیز برای اثبات اتحاد دو عنوان بر شمرده‌اند: الف. روایت ابن قولویه از اکثر مشایخ ابن مسرور: ایشان در توضیح این قرینه می‌گویند: «جعفر بن محمد بن مسرور از ۶ نفر روایت می‌کند که روایت جعفر بن محمد بن قولویه از ۵ نفر

حال  
پوشش

از «ابن مسرور لحام» تا «ابن قولویه قبه»

۱. همان، ج ۱۷، ص ۵۵۸۹ و ص ۸۸۹۰.

۲. همان، صص ۵۵۹۰-۵۵۹۱. به نظر می‌آید شکل درست عبارت پایانی باید چنین باشد: «... و با توجه به جهات مشترك دیگر هم باید جعفر بن محمد بن مسرور همان جعفر بن محمد بن قولویه باشد».

آنها ثابت است و سندهای ابن مسرور و ابن قولویه هم شباهت بسیاری با یکدیگر دارند.<sup>۱</sup> ایشان سپس به گستردگی درباره روایات «ابن مسرور» و «ابن قولویه» از این ۵ تن سخن گفته‌اند. ب. اشتراك این دو راوی در نام و نام پدر و کنیه.

### دلایل نادرستی گمانه اتحاد دو راوی

با وجود آنچه گذشت بر پایه نشانه‌هایی که در زیر می‌آید نمی‌توانیم نظریه اتحاد این دو عنوان را بپذیریم. این دلایل را در بخش‌های پیش رو فرادید می‌نهم:

#### ۱. نادرستی لقب‌انگاری واژه‌های مختوم به «وئیه»

آیا اساساً واژگانی که به پسوند «وئیه» ختم شده‌اند همگی لقب هستند؟ پاسخ منفی است. برای روشن شدن این پاسخ باید بگوییم: آگاهی‌های ما درباره واژگان پایان یافته به «وئیه» به یمن پژوهش‌های فراهم آمده در یک سده اخیر از سوی برخی خاورشناسان و نیز پژوهشگران داخلی حوزه تاریخ و زبان ایران پیش از اسلام، به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. برای نمونه کریستین سن، خاورشناس نامدار دانمارکی (۱۸۷۵-۱۹۴۵م) در پژوهش ژرف و درازدامن خود درباره پیشینه و فرهنگ ایران در روزگار ساسانیان بر آن است که افزودن این پسوند در دوره ساسانی و پیش از ورود اسلام برای تصغیر کلمات رایج بود؛ مانند: «ماهوئیه» و «جواوئیه»<sup>۲</sup>.

درنگ در واژگان دارای این پسوند نشان می‌دهد علاوه بر تصغیر، این پسوند در معانی دیگری نیز به کار می‌رفته است که شاید بتوان گفت جامع همه آنها گونه‌ای توصیف باشد. همان‌گونه که دهخدا ذیل ماده «وئیه» دارد: «پسوندی است دال بر معانی ذیل: ۱. تصغیر و استعطف: بالوئیه؛ ۲. شباهت و ماندگی: سیئوئیه، مشکوئیه؛ ۳. دارندگی، صاحبی: برزوئیه، دادوئیه. توضیح اینکه محمد قزوینی «وئیه» را معادل «و» (واو تصغیر، ترحیم و استعطف) دانسته است.»<sup>۳</sup> علامه قزوینی نیز بر همین نکته تأکید کرده است که این پسوند «علامت

۱. همان، ج ۱۷، صص ۵۵۹۱-۵۵۹۲.

۲. کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۸.

۳. لغت نامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۰۵۷۴.

تصغیر، ترحیم، تلطف و تعطف بوده است»<sup>۱</sup>.

بنابر این واژگانی که چنین پسوندی داشته‌اند یا فارسی اصیل بوده‌اند و یا اگر از زبان عربی وارد شده بودند، پارسیان این واژگان را برای رساندن معانی‌ای که خواندیم به این شکل تغییر می‌دادند.<sup>۲</sup> بر این اساس تعبیر پسوند برای «سوییه» خالی از تسامح نیست؛ زیرا چنان‌که روشن گشت این در واقع نوعی تغییر آخر کلمه است، و نه اضافه کردن جزء جداگانه دیگری بدان.

به هر روی، ادیبان عرب دوره اسلامی از آنجا که با زبان پهلوی کهن و ریشه آغازین این‌گونه نام‌ها چندان آشنایی نداشتند غالباً این شبه پسوند را چیزی مانند حروف مصوت دانسته‌اند<sup>۳</sup> یا برای آن معانی عجیبی پیشنهاد داده‌اند<sup>۴</sup> و در نتیجه در دوره‌های اسلامی آن را گاه تحت تأثیر نحویان و ادیبان عرب به شکل «وییه» تلفظ می‌نمودند؛ ولی توجه نداشتند که در اصل زبان پهلوی و هم‌چنین گویش بسیاری از فارسی‌زبانان در همان قرون نخست اسلامی<sup>۵</sup>، این پسوند به شکل: «سوییه» تلفظ می‌شده است؛ مثل شهر بانوییه. با این حال همینک نیز نمونه‌هایی اندک از این واژگان با همان تلفظ اصیل کهن در زبان فارسی بر جای مانده‌اند؛ مانند «کهکیلوییه» و «عسلوییه»<sup>۶</sup>.

باری! اگر به نمایه‌ای که نویسنده مقاله «اعلام مختموم به ویه» آورده است درنگریم

حال  
پوهش‌ها

از «بن‌مسرور لجام» تا «ابن قزوییه قتیبه»

۱. قزوینی، یادداشتهای قزوینی، ج ۷ ص ۲۸۷.

۲. برای نمایه‌ای از این‌گونه واژگان ر.ک به: سلیم، عبدالأمیر، مجله خرد و کوشش، ش ۱۴، مقاله «اعلام مختموم به «ویه»».

۳. مانند جوهری در الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۵۸ که در این باره می‌نگارد: «و أمّا سیوییه ونحوه من الأسماء فهو اسمٌ بُنی مع صوتٍ، فجعلوا اسماً واحداً». باز ببینید: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۶۳.

۴. مانند ابن قتیبه در عیون الأخبار، ج ۱، ص ۱۱ که درباره نام إسحاق بن راهویه، محدث مشهور نیشابور می‌نویسد: «وراهویه (بفتح الراء وبعد الألف هاء ساكنة ثم واو مفتوحة وبعدها ياء وهاء ساكنتان) لقب أبيه أبي الحسن إبراهيم، لقب به لأنه ولد في طريق مكة، والطريق بالفارسية (راه) و «وییه» بمعنی «وجد» فكأنه وجد في الطريق!»

۵. تأکید علامه قزوینی بر این مطلب را ببینید در: یادداشتهای قزوینی، ج ۷، ص ۲۸۷؛ باز ببینید: مجله مجمع اللغة العربیة بدمشق، المجلد ۷۰، العدد ۴، مقاله «دراسة حديثة في الوییهات» از دکتر عبدالمهدی الیادکاری، صص ۶۶۰-۶۶۱.

۶. برای تفصیل بیشتر ن.ک: بحث دقیق علامه قزوینی در این باره در: یادداشتهای قزوینی، ج ۷، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ نیز: مجله خرد و کوشش، ش ۱۴، مقاله: «اعلام مختموم به «وییه» از عبدالأمیر سلیم»، صص ۱۶؛ ۱۸: که بی‌تی از فردوسی را می‌آورد که واژه «بایوی» در آن را دقیقاً به ضم «باء» باید بخوانیم، صص ۲۹-۳۰؛ نیز مجله (یغما)، سال ۲۷، ش ۳۱۱، مقاله «سیوییه؛ امام النحو و أدبه»، از علی اصغر حکمت، ص ۲۴۳.

خواهیم دید که گرچه برخی از این واژگان به گونه لقب به کار رفته‌اند؛ ولی بسیاری از آنها نیز - اگر نگوییم بیشتر آنها- تنها به عنوان اسم اشخاص یا مکان‌ها به کار می‌رفته‌اند، و نه لقب آنها. برای نمونه: آموییه، ابرقوییه، اسکوییه، شهروییه، باکوییه (پایتخت کشور آذربایجان کنونی)، جبروییه، حمدوییه و مانند آن. اساساً موجه نمی‌نماید که بپنداریم این شمار فراوان از واژگان همه لقب بوده‌اند و نام حقیقی آن کسان یا مکان‌ها چیز دیگری بوده که معمولاً هم استعمال نمی‌شده است!

پس به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت واژگان دارای «ویه» همیشه کارکرد لقب داشته‌اند و اگر نگوییم قطعاً، دست‌کم این گمانه جدی است که «قولوییه» دقیقاً نام جد سوم «جعفر بن قولوییه» بوده است، و نه لقب وی و در نتیجه دیگر جستجو برای یافتن نام وی وجهی نخواهد داشت؛ به‌ویژه اگر توجه کنیم که در میان محدثان سنی نیز برخی کسان بوده‌اند که در سلسله نیاکان ایشان کسی به نام «قولوییه» وجود داشته است و رجالیان عامه نیز هیچ‌گاه نام دیگری برای «قولوییه» یاد نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

بر پایه آنچه گذشت این پیش‌فرض که باورمندان به اتحاد دو عنوان، آن را قطعی انگاشته و نقطه آغازین بحث خود قرار داده‌اند، نه تنها مسلم نیست؛ بلکه ناشی از ذهنیت برخاسته از انس با کلمات و نگاشته‌های ادیبان عرب دوره اسلامی است که به جهت ناآشنایی با لهجه‌های کهن فارسی - به‌ویژه فارسی پیش از اسلام- و دگرگونی‌هایی که یک واژه در این لهجه‌ها پیدا می‌کرده است این گونه نامها را نوعی لقب انگاشته‌اند و سپس کوشیده‌اند برای چرایی ملقب شدن آن شخص توجیه‌های شگفت و ناآشنا دست و پا کنند.<sup>۲</sup> دانشوران رجالی قرون نخست - و به تبع آنها دانشمندان ادوار اخیر- نیز گاه تحت تأثیر چنین ذهنیت‌هایی بوده‌اند، هم‌چنان که در نمونه مشابهی، نام پدر ابن قولوییه، «محمد» را که قمی‌ها در گویش

۱. برای نمونه: اسحاق بن احمد بن علی بن ابراهیم بن قولوییه أبو یعقوب التاجر الاصبهانی (م ۳۶۸هـ)، (ابونعیم اصفهانی، أخبار اصبهان، ج ۱، ص ۲۶۵)؛ رجاء بن عبدالواحد بن عبدالله بن قولوییه الاصبهانی (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۲۵ و بسیار جای دیگر) که دو نوه اش «عبد الجلیل بن علی بن رجاء» و «عبد المجید بن طاهر بن رجاء» از مشایخ ابن عساکر بوده‌اند (ابن عساکر، معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۵۱۸ و ج ۲، ص ۶۱۸). نکته جالبی که مؤید مطالب پیشین است آنکه هر سه نفر ایرانی و غیر عرب هستند.

۲. برای نمونه ببینید وجوه مختلفی را که برای ملقب شدن سیبویه به این لقب آورده‌اند در: سیوطی، المزهرة سیوطی، ج ۲، ص ۳۶۴. و نیز نقد علامه قزوینی را نسبت به این گونه توجیه‌ها بنگرید در یادداشت‌های قزوینی، ج ۷، صص ۲۸۶-۲۸۷.



قدیم عامیانه آن زمان آن را به شکل «مَمَلِه» تلفظ می‌کرده‌اند، لقب وی فرض کرده‌اند و سپس در برخی کتاب‌های رجالی آن را به شکل «مسلمه»<sup>۱</sup> ثبت نموده‌اند - ظاهراً به علت شباهت فراوان با واژه «مَمَلِه» در نگارش - و یا حتی برخی احتمال داده‌اند «ممله» تحریف شده «مسلمه» باشد<sup>۲</sup> تا آنجا که وجه این واژه لقب فرض شده یعنی «مسلمه» برای برخی دانشوران روزگار ما سبب ابهام شده است.<sup>۳</sup> در حالی که این واژه نوعی تلفظ نام مقدس «محمد» در گویش عامیانه قم و برخی مناطق دیگر ایران در آن روزگار بوده است، و نه لقب فرد.<sup>۴</sup> درست همین داستان درباره نام «محمد بن حسن صفار» محدث بزرگ قم نیز رخ داد؛ چه شیخ طوسی درباره او نگاشته است: «یَلَقَّبُ: مَمُولَةً»<sup>۵</sup>. باز به عنوان نمونه‌ای دیگر واژه «علی» در نام «أحمد بن علی إصفهانی» - شاگرد و راوی مهم آثار ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب الغارات - را می‌توان نمونه آورد که در برخی نگاشته‌های رجال و حدیث به شکل «عَلَوِيَّة» ثبت کرده‌اند و علامه حلی نیز آن را به شکل «عَلَوِيَّة» خوانده است؛<sup>۶</sup> ولی می‌دانیم این واژه «عَلَوِيَّة» همان نام «علی» بوده است که در گویش عامیانه عرب زبانان و شاید فارسی زبانان سده‌های نخست<sup>۷</sup>، به شکل «عَلُو» (به ضم لام مشدّد) درآمده و سپس رفته رفته - و شاید به تصور اینکه این واژه نیز لقب است و از سنخ لفظ «سیبویه» و همانندهای آن است - به شکل عَلَوِيَّة خوانده شده است.<sup>۸</sup>

۱. برای نمونه: نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۲۳؛ علامه حلی، إيضاح الاشتباه، ص ۱۳۳.

۲. حائری، منتهی المقال في أحوال الرجال، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. ابطیعی، تهذیب المقال في تنقیح کتاب رجال النجاشی، ج ۴، ص ۴۹۹.

۴. تفصیل این بحث و نیز نمونه‌هایی دیگر از اشتباه منابع متأخر در تلفظ واژگان رایج در مناطق فارسی زبان را ببینید در: مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۱۵، پاورقی و منابع یاد شده در آنجا. گفتمنی است همینک نیز در لهجه عامیانه قمی گاه این نام را به شکل «مَمَلِه» (با کشش کسره حرف «دال» و غالباً بدون تلفظ «ها»ی پایانی) تلفظ می‌نمایند.

۵. طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۰۲.

۶. علامه حلی، إيضاح الاشتباه، ص ۱۰۴.

۷. هم اینک نیز در گویش عامیانه برخی مناطق جنوب ایران نام علی را به هدف تحقیر یا جز آن به شکل: «عَلُو» بدون تشدید لام تلفظ می‌کنند.

۸. همینک نیز در عراق و برخی مناطق عربی دیگر نام «علی» را در گویش عامیانه - به گونه‌ای کاملاً رایج - به هدف تحقیر یا تحقیر به شکل «عَلَوِي» مصغّر می‌نمایند. در مورد کاربرد تصغیر واژه «علی» به نحو یاد شده در خصوص منطقه احسا و قطیف عربستان ر.ک: مجله «الواحة»، العدد ۱۹، الربع الأخير ۲۰۰۰م، مقالة «الأسماء في الأحساء و القطيف (دلالات إنسانية و دينية)» از محمدباقر التمر، ص ۱۳۷ که می‌گوید: از دیر زمان تاکنون لفظ «علی» را در آن منطقه به هدف ابراز محبت به شکل «علیوی» و

البته اکنون به روشنی نمی‌دانیم که لفظ محلّ بحث ما یعنی «قُولُویَه» دقیقاً شکل تغییر یافته چه واژه‌ای بوده است؛ ولی این دلیل نمی‌شود که به سرعت مهر لقب بر آن بزنیم و به جستجوی نامی برای صاحب آن برخیزیم.

۲. درگذشت «ابن مسرور» سال‌ها پیش از «ابن قولویه» روشن است که اگر بتوان ثابت نمود که «ابن مسرور» پیش از «ابن قولویه» از دنیا رفته است، گمانه یکی بودن این دو عنوان یکسر رنگ می‌بازد. نشانه‌هایی که این نکته را اثبات می‌نمایند چنین است:

۲/۱. می‌دانیم که درباره تاریخ وفات «ابن قولویه» سه دیدگاه وجود داشته است: شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) در رجال خود سال وفات وی را ۳۶۸ هـ اعلام می‌نماید.<sup>۱</sup> قطب راوندی (م ۵۷۳هـ) در الخرائج سال ۳۶۷ هـ را بیان می‌کند.<sup>۲</sup> و سرانجام علامه حلی در خلاصة الأقوال سال ۳۶۹ هـ را یاد نموده است.<sup>۳</sup>

اما با توجه به ماجرای چگونگی درگذشت ابن قولویه که راوندی در الخرائج آن را گزارش نموده است<sup>۴</sup> بنابر دیدگاه محققان، تاریخ صحیح وفات «ابن قولویه» ۳۶۹ هـ است. هم‌چنان که برخی بزرگان قائل به اتحاد دو عنوان نیز به درستی بدین نکته تصریح کرده‌اند.<sup>۵</sup> اکنون با روشن شدن این نکته باید بیفزاییم که شیخ صدوق در مجلس دوم کتاب أمالی خود که آن را در روز سه شنبه هفت روز مانده از ماه رجب سال ۳۶۷ هـ املا نموده است

«عَلَاوی» و به هدف تحقیر به شکل «عَلُوّه» مصغّر می‌کنند. ادیب برجسته عرب معاصر ابراهیم السامرائی نیز در: مجلّة کلیة الآداب (جامعة بغداد)، العدد الثامن، نisan ۱۹۶۵م، مقاله «التصغیر فی أصوله و دلالاته»، ص ۴۰، شماری از نام‌ها را در لهجه‌های گوناگون عربی عراق یاد می‌کند که با اضافه کردن «و» به پایان آنها مصغّر شده‌اند. برای نمونه: نام «عبد الله» را به شکل «عَبُو» (به ضمه «باء») مشدّد و نام سلیمان را به شکل «سَلُو» (به ضمّ «لام») مشدّد به کار می‌برند. نوشته‌های متعدّد دیگری نیز در دوران معاصر از سوی زبان‌شناسان عرب نشر یافته که به گستردگی این موضوع را به بحث نهاده‌اند و می‌توان بدان‌ها مراجعه کرد.

۱. طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸.
۲. راوندی، الخرائج والجرانج، ج ۱، ص ۴۷۶. البته با توجه به همسانی بسیار زیاد «سبع» و «تسع» و تصحیف این دو واژه به یکدیگر این گمانه ضعیف نیست که شاید عبارت وی هم در اصل «۳۶۹ هـ» بوده است.
۳. علامه حلی، خلاصة الأقوال، ص ۸۹.
۴. راوندی، الخرائج، ج ۱، صص ۴۷۶-۴۷۷.
۵. شبیری، جرعه‌ای از دریا، ج ۳، صص ۲۲۹-۲۳۰.

حدیثی از استادش «ابن مسرور» نقل می‌نماید و پس از یاد کرد نام وی عبارت «رحمه الله» را به کار می‌برد<sup>۱</sup> که نشان می‌دهد ابن مسرور در آن تاریخ درگذشته بوده در حالی که با توجه به آنچه خواندیم ابن قولویه در این تاریخ هنوز زنده بوده است.

وی در مجالس دیگر امالی نیز که همگی پیش از سال ۳۶۹ هـ برگزار شده‌اند<sup>۲</sup> از ابن مسرور بارها روایاتی گزارش می‌نماید و از میان این موارد جز در چهار مورد که چیزی نمی‌افزاید<sup>۳</sup> در شانزده سند پس از یادکرد نام وی عبارت «رحمه الله»<sup>۴</sup> را به کار برده است. صدوق در چهارده جا نیز پس از یادکرد نام «ابن مسرور» تعبیر «رضوان الله علیه»<sup>۵</sup> و در یک نمونه نیز تعبیر «رضی الله عنه»<sup>۶</sup> را آورده است. بنابر این بر روی هم صدوق در کتاب امالی دست کم ۳۱ بار از تعبیراتی بهره گرفته که نشان می‌دهد ابن مسرور پیش از سال ۳۶۷ هـ درگذشته بوده است.

این موارد بسیار فراوان به روشنی درگذشت ابن مسرور را پیش از سال ۳۶۷ هـ نشان می‌دهد. شاید در اینجا باورمندان به اتحاد دو عنوان این پرسش را پیش دید نهند که: از کجا می‌توان مطمئن بود که این عبارات ترحم و ترضی را خود صدوق به کار برده است؟ و چرا نگوئیم که این عبارات را ناسخان و کاتبان آثار وی به رسم احترام و بزرگداشت راویان افزوده‌اند؟ در پاسخ باید تأکید کنیم که با توجه به قرائن زیر چنین احتمالی کاملاً منتفی است:

۱. صدوق، الأمالی، ص ۶: «حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال...».
۲. تاریخ نخستین مجلس امالی چنین است: «يوم الجمعة لاثنتي عشرة ليلة بقيت من رجب من سنة سبع و ستين و ثلاثماية» (همان، ص ۱) و تاریخ آخرین مجلس آن که مجلس ۹۷ امالی است این‌گونه بیان شده است: «يوم الخميس لإحدى عشرة ليلة بقيت من شعبان سنة ثمان و ستين و ثلاثماية.» (همان، ص ۶۷۴).
۳. همان، مجلس ۳۳، ص ۱۷۸، ح ۷؛ مجلس ۶۵، ص ۴۲۰، ح ۱۴؛ مجلس ۷۴، ص ۴۹۳، ح ۱۲؛ مجلس ۹۱، ص ۶۲۹، ح ۹.
۴. ر.ک: صدوق، الأمالی، مجلس ۹، ص ۳۶، ح ۱۱؛ مجلس ۱۳، ص ۵۷، ح ۱۰؛ مجلس ۱۷، ص ۷۴، ح ۶؛ مجلس ۲۷، ص ۱۲۸، ح ۲ و ص ۱۳۱، ح ۸؛ مجلس ۳۲، ص ۱۶۸، ح ۱؛ مجلس ۳۶، ص ۲۰۱، ح ۱۴؛ مجلس ۴۳، ص ۲۴۶، ح ۶؛ مجلس ۴۶، ص ۲۷۰، ح ۴؛ مجلس ۴۹، ص ۲۹۵، ح ۹؛ مجلس ۵۸، ص ۳۶۶، ح ۱۲؛ مجلس ۷۳، ص ۴۸۵، ح ۱۵؛ مجلس ۸۱، ص ۵۴۶، ح ۱۳؛ مجلس ۸۶، ص ۵۹۲، ح ۱۹؛ مجلس ۸۸، ص ۶۰۷، ح ۱۳؛ مجلس ۹۰، ص ۶۱۶، ح ۴.
۵. همان، مجلس ۴۴، ص ۲۵۵، ح ۷؛ مجلس ۵۱، ص ۳۱۴، ح ۱۴؛ مجلس ۵۴، ص ۳۳۸، ح ۲۲؛ مجلس ۵۵، ص ۳۵۲، ح ۷؛ مجلس ۵۷، ص ۳۶۰، ح ۱۲؛ مجلس ۷۱، ص ۴۶۷، ح ۹؛ مجلس ۷۳، ص ۴۷۹، ح ۱؛ مجلس ۷۷، ص ۵۱۱، ح ۴؛ مجلس ۷۹، ص ۵۲۲، ح ۱؛ مجلس ۸۵، ص ۵۷۹، ح ۱۶؛ مجلس ۸۶، ص ۵۸۷، ح ۱۰؛ مجلس ۸۹، ص ۶۰۹، ح ۴؛ مجلس ۹۴، ص ۶۵۷، ح ۸ و ص ۶۵۹، ح ۱۲.
۶. همان، مجلس ۶۰، ص ۳۷۹، ح ۵.

قرینه یکم: کهن‌ترین دست‌نوشته از کتاب *أمالی* شیخ صدوق که اینک در دسترس ماست<sup>۱</sup> به‌خامه ادیب و دانشور نام‌آشنای شیعی *علی بن محمد بن سکون حلّی* (م ح ۶۰۰هـ)<sup>۲</sup> نگاشته شده که کار نگارش این کتاب را در ذی‌الحجّة ۵۶۳ هـ - یعنی کمتر از ۲۰۰ سال پس از نگارش کتاب *أمالی* - به پایان رسانده است. در واپسین حدیث از مجلس نهم - که در تاریخ ۱۷ شعبان ۳۶۷ هـ برگزار شده است - درست همان عبارتی را می‌بینیم که در متن چاپی‌ای که پیشتر بدان ارجاع دادیم آمده است: «حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله...»<sup>۳</sup>. درست همین عبارت در حدیث واپسین از مجلس ۱۳ کتاب<sup>۴</sup> - برگزار شده در اول رمضان ۳۶۷ هـ - و حدیث دوم<sup>۵</sup> و هشتم<sup>۶</sup> از مجلس ۲۷ - برگزار شده در اول محرم ۳۶۸ هـ - و چندین نمونه دیگر نیز به کار رفته است. در حدیث نخست از مجلس ۳۲ - برگزار شده در ۱۲ محرم ۳۶۸ هـ - نیز در نسخه چاپی در دسترس ما پس از نام ابن مسرور عبارت «رحمه الله» و در نسخه ابن سکون عبارت «رضی الله عنه»<sup>۷</sup> آمده است.

قرینه دوم: می‌دانیم یکی از راه‌هایی که پسینیان برای اثبات وثاقت یک راوی از آن سود جست‌ه‌اند استدلال به عبارات ترجم و ترجمی است؛ آن‌گاه که در کتابی از بزرگان شیعه هم‌چون شیخ صدوق یا شیخ مفید و هم‌ردیفان ایشان به کار رفته باشد. صرف نظر از این که

۱. این نسخه پیشتر در اختیار محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی بوده است و ایشان از این دست‌نوشته در کتاب *الفوائد الرضویة* خود یاد کرده و تاریخ نگارش آن را به نقل از خط ابن سکون چنین گزارش نموده‌اند: «فرغ من کتبه بتوفیق الله سبحانه *علی بن محمد بن علی بن سکون* یوم الخمیس رابع عشر ذی الحجّة سنة ۵۶۳». (شیخ عباس قمی، *الفوائد الرضویة*، ج ۱، ص ۵۳۷). محقق و نسخه‌پژوه ارجمند *حجّت الاسلام سیدحسن موسوی بروجردی* سالیانی پیشتر نوشته‌ای درباره شخصیت ابن سکون و تلاش‌های وی در زمینه گسترش میراث مکتوب شیعه فراهم آورده و به‌ویژه گزارشی از این نسخه *أمالی* صدوق نیز به دست داده‌اند (ر.ک: پایگاه خبری «بساتین»، ۱/۲۶/۱۳۹۶: مقاله «*علی بن سکون* نحوی: میراث‌بان شیعه در قرن ششم»). هم‌ایشان با بزرگواری عکسی از این نسخه را در اختیار این بنده قرار دادند که در همینجا از این لطف ایشان بسیار سپاس‌گذاری می‌کنم. از این نسخه در فهرست نسخه‌های خطی ایران (فنخا) یاد نشده است.

۲. برای زندگینامه و دیگر داده‌های تاریخی درباره وی ر.ک: *لسانی فشارکی*، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، صص ۶۹۵-۶۹۶، مدخل «ابن سکون».

۳. صدوق، *الأمالی*، دست‌نوشته به خط ابن سکون *الحلّی*، برگ ۱۷ (پ).

۴. همان، برگ ۲۷ (ر).

۵. همان، برگ ۵۹ (ر).

۶. همان، برگ ۶۰ (پ).

۷. همان، برگ ۷۷ (ر).

آیا وثاقت راوی از این راه اثبات می‌شود یا نه آنچه در اینجا برای بحث ما مهم می‌نماید آن است که گفتگو درباره این مبنا و پذیرش یا رد آن اساساً زمانی موجه می‌نماید که این پیش‌فرض را بپذیریم که ترحم و ترضی از سوی نویسنده کتاب، به کار رفته است، و نه ناسخان و کاتبان پسین. هم از این رو هر دو گروه هواداران و مخالفان این مبنا به طور ضمنی چنین پیش‌فرضی را پذیرفته‌اند و اصل نخستین را در تعامل با چنین عباراتی بر این نهاده‌اند که این عبارات سخن نویسنده کتاب است، و نه ناشی از دخل و تصرفات ناسخان. و بر همین اساس هم برخی بزرگان قائل به اتحاد دو عنوان از این راه برای اثبات وثاقت برخی راویان سود جستند.<sup>۱</sup>

قرینه سوم: اگر این عبارات در یکی دو سند از کتاب **أمالی** به کار رفته بود این احتمال شاید عقلانی به نظر می‌رسید؛ اما چنان‌که گذشت تنها در این کتاب در حدود ۳۱ بار چنین عبارت‌هایی دیده می‌شود و خود این فراوانی کاربرد چنین گمانه‌ای را از ذهن دور می‌سازد. **قرینه چهارم:** عبارات ترحم و ترضی در کتاب **أمالی** تنها درباره برخی از استادان شیخ صدوق به کار رفته است و نه همه آنها، حال آنکه اگر بنا بود کاتبی چنین عباراتی را پس از نام استادان صدوق بیفزاید چه دلیلی داشت که کاربرد این عبارات را تنها به برخی از آنان محدود نماید؟<sup>۲</sup>

برخی نکته‌های جالب نیز در اینجا شایان توجه است: برای نمونه در حدیث دوم از مجلس پنجم **أمالی** که صدوق آن را از استاد معروف خود محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت می‌نماید پس از نام وی عبارت «رضوان الله علیه» دیده می‌شود؛ ولی در حدیث چهارم همین مجلس که باز از همین استاد گزارش می‌شود هیچ عبارتی را پس از نام وی

۱. برای نمونه ر.ک: شیری، کتاب نکاح، ج ۱، ص ۴۲۹: «... خصوص سؤمین طریق به محمد بن سنان صحیح است که به نظر ما همین سند کافی برای صحت روایت است که سه نفر در سند آن است که صدوق در موردشان، رحمه الله و رضی الله عنه دارد» و همان، ج ۹، ص ۲۹۶۲، پاورقی ۳: که به مناسبت بحث از سند روایتی چنین می‌فرمایند: «در سند حدیث، محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی واقع است که توثیق صریح ندارد؛ ولی صدوق از وی بسیار روایت می‌کند و مکرر بر او ترضی و ترحم می‌کند و این مقدار برای اثبات وثاقت وی کافی است».

۲. تنها برای نمونه‌هایی اندک از میان موارد فراوانی که پس از یادکرد نام استاد صدوق عبارت ترحم یا ترضی دیده نمی‌شود ر.ک: **الأمالی**، ص ۱، ح ۱؛ ص ۲، ح ۲-۴؛ ص ۴، ح ۵-۷؛ ص ۸، ح ۶؛ ص ۹، ح ۱؛ ص ۱۴، ح ۵؛ ص ۱۵، ح ۸؛ ص ۱۸، ح ۵؛ ص ۳۳، ح ۵؛ ص ۳۸، ح ۴ و ۶.

نمی‌بینیم.<sup>۱</sup> همین پدیده را درباره استاد دیگرش «علی بن أحمد بن موسی دقاق» می‌توان دید.<sup>۲</sup> روشن است که اگر بنا بر افزودن عبارت بزرگداشت از سوی کاتبان باشد این روش عادتاً باید در همه جا درباره یک راوی پیاده شود و دلیلی ندارد در مواردی این عبارت ذکر شود و در موارد دیگری درباره همان راوی از بیان آن خودداری شود.

قرینه پنجم: با مراجعه به دیگر نگاشته‌های صدوق به روشنی در می‌یابیم که صدوق استادش «ابن مسرور» را به گونه‌ای ویژه گرامی می‌داشته و از این رو در بسیاری موارد پس از یادکرد نام وی عبارت ترحم یا ترضی را به کار برده است که برای رعایت اختصار تنها به برخی نمونه‌ها در پاورقی اشارت می‌کنیم.<sup>۳</sup>

در اینجا باورمندان به اتحاد ممکن است بگویند: شاید صدوق همه این کتابها را پس از درگذشت ابن قولویه در سال ۳۶۹هـ نگاشته است و کاربرد عبارت ترحم و ترضی نیز از همین روست؛ ولی در دنباله این نوشتار به لطف خداوند روشن می‌گردد که چنین گمانه‌ای از هیچ روی پذیرفتنی نمی‌نماید و همه یا بیشتر این آثار که در پاورقی بدان ارجاع داده ایم پیش از سال ۳۶۹هـ نوشته شده‌اند.

قرینه ششم: علی بن محمد خزّاز قمی (م ق ۵هـ) شاگرد صدوق و نویسنده کتاب کفایه که به کفایة الأثر نیز نامبردار است در این کتاب روایات بسیاری را از طریق شیخ صدوق گزارش نموده است. در یکی از این روایات چنین می‌خوانیم: «حدثنا محمد بن علی رضی الله عنه قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه...».<sup>۴</sup> با توجه به شاگردی خزّاز نزد صدوق، وی

۱. همان، ص ۱۷، ح ۲ و ۴.  
 ۲. همان، ص ۳۲، ح ۴ و ص ۱۱۲، ح ۲: که پس از نام وی عبارت رحمه الله دیده می‌شود و قس با: ص ۴۰، ح ۱۱ و ص ۲۳۷، ح ۴: بدون هیچگونه ترحم و ترضی.  
 ۳. ر.ک: صدوق، التوحید، ص ۱۰۷، ح ۸؛ ص ۱۳۰، ح ۱۰؛ ص ۱۳۳، ح ۱۷؛ ص ۲۲۳، ح ۲؛ ص ۳۶۲، ح ۱۰؛ همو، الخصال، ج ۱، ص ۳۳، ح ۱؛ ص ۶۷ ذیل حدیث ۹۸؛ ص ۱۲۷، ح ۱۲۶؛ ص ۱۵۶، ح ۱۹۸؛ ص ۱۹۵، ح ۲۷۱؛ ص ۲۱۶، ح ۴۰؛ ص ۲۱۸، ح ۴۳ و...؛ همو، صفات الشیعة، ص ۳، ح ۳؛ ص ۹، ح ۱۶؛ همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۹؛ ص ۱۴۳، ح ۴۶؛ ص ۲۲۸، ح ۱؛ ص ۲۷۲، ح ۳؛ ج ۲، ص ۱۲، ح ۲۷؛ ص ۷۹، ح ۱۲؛ ص ۲۵۹، ح ۲۰؛ همو، فضائل الشیعة، ص ۳۹، ح ۳۹؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۱؛ ص ۲۹۴، ذیل ح ۲؛ ص ۳۲۵، ح ۲؛ ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۳؛ همو، معانی الأخبار، ص ۲، ح ۳؛ ص ۱۰۳، ح ۱؛ ص ۱۴۲، ح ۱؛ ص ۳۹۴، ح ۴۸؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱؛ ص ۱۲۱، ح ۶؛ ص ۱۴۷، ح ۲؛ ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱؛ ص ۳۵۸، ح ۱؛ ص ۴۴۶، ح ۲؛ ص ۴۶۰، ح ۱؛ ص ۴۹۲، ح ۱؛ ص ۵۸۴، ح ۲۷.  
 ۴. خزّاز قمی، کفایة فی النصوص علی عدد الأئمة الاثني عشر علیهم السلام، ص ۲۲۰، ح ۳۹. گفتنی است در نسخه مورد استفاده ما که به تازگی از سوی مکتبه العلامة المجلسی در قم به چاپ رسیده است

یا به نسخه‌ی اصل کتاب صدوق یا به نسخه‌ای بسیار نزدیک به نسخه‌ی اصل دسترسی داشته است و از این رو می‌توان این‌گونه برداشت کرد که خود صدوق - و نه ناسخان بعدی - چنین عبارتی را درباره‌ی ابن مسرور به کار می‌برده است؛ زیرا اگر بنا بود خود خزّاز یا ناسخان کتاب کفایة عبارتی در بزرگداشت راویان بیفزایند قاعدتاً به اضافه نمودن این عبارت پس از نام صدوق بسنده می‌کردند و دلیلی نداشت که پس از نام استاد صدوق هم چنین عبارتی را بیفزایند.

۲/۲. مرحوم سید علی بن طاووس (م ۶۶۴هـ) در کتاب طرائف به مناسبتی به هنگام گزارش خطبه‌ی شقشقیّه از کتاب معانی الأخبار شیخ صدوق می‌نگارد:

و رأیت خطبة لعلي بن أبي طالب قد فسرّها الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري صاحب كتاب المواعظ و الزواجر و هو من روءاء مخالفي أهل البيت و الخطبة في كتاب اسمه كتاب معاني الأخبار<sup>۱</sup>، تاریخ الفراغ من نسخه سنة إحدى و ثلاثين و ثلاثمائة قال صاحب كتاب معاني الأخبار ما هذا لفظه: ...<sup>۲</sup>

وی سپس خطبه‌ی یاد شده را از کتاب معانی الأخبار نقل می‌نماید.<sup>۳</sup> سید سپس در پایان گوشزد می‌کند که:

هذه الخطبة موجودة في نهج البلاغة الذي جمعه السيد الرضي العلوي الموسوي و إنما عدلت عن النقل من نهج البلاغة إلى النقل عن معاني الأخبار لأسباب شتى أحدها أنّها في نهج البلاغة محذوفة الأسانيد و في معاني الأخبار مسندة كما ذكر؛ ... و

حال  
پوهشها

از «ابن مسرور و لحام» تا «ابن قزوه به قشبه»

از کهن‌ترین نسخه‌ی موجود کتاب کفایة که کتابت آن در تاریخ ۵۸۴هـ به پایان رسیده و اجازات و سماعات بزرگان شیعه بر آن دیده می‌شود استفاده شده است. ر. ک: همان، ص ۶۹-۷۱.

۱. شاید برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کنند که سید با کتاب معانی الأخبار و نویسنده‌ی آن چندان آشنا نبوده است و از این رو در میزان اعتبار نسخه‌ی در دسترس سید از این کتاب خدشه نمایند؛ ولی آشنایان با کتاب الطرائف می‌دانند که سید بن طاووس این کتاب را به هدف روشن ساختن حقایق شیعه نوشته است. وی در این کتاب از باب رعایت تقیّه و برای آنکه حساسیت غیر شیعیان برانگیخته نشود خود را فردی از اهل ذمه می‌شناساند که در جستجوی دین حق است و درست از همین رو در این کتاب به جای نام اصلی خود، نام مستعار «عبدالمحمود بن داود» را به کار می‌برد. بنابر این نباید از سیاق کلام سید چنین برداشت کنیم که وی کتاب معانی الأخبار یا نویسنده‌ی آن را نمی‌شناخته، بلکه برعکس همان‌طور که کلبه‌گرا تأکید می‌کند وی با این کتاب و نویسنده‌ی آن یعنی شیخ صدوق به خوبی آشنا بوده است و گواه این سخن آن است که وی در دیگر آثار خود به فراوانی از این کتاب بهره گرفته است. برای تفصیل بیشتر در این باره و آشنایی با موارد نقل سید از کتاب معانی الأخبار در آثار خود ر. ک: کلبه‌گرا، کتابخانه‌ی ابن طاووس، ص ۳۷۷-۳۷۹.

۲. ابن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳. ر. ک: صدوق، معانی الأخبار، صص ۳۶۰-۳۶۲، ح ۱.

ثالثها أن تاريخ نسخة معاني الأخبار مقدّم على ولادة السيد الرضوي الموسوي مؤلف نهج البلاغة لأنّ مولد المرتضى عليّ بن الحسين الموسوي في شهر رجب سنة ثلاثمائة وخمسة وخمسين و هو أكبر من أخيه محمد بن الحسين الرضوي الموسوي مؤلف نهج البلاغة لأنّ تاريخ ولادته سنة ثلاثمائة و تسع و خمسين و تاريخ وفاته شهر المحرم سنة ستة و أربعمائة و تأليف كتاب معاني الأخبار أقدم على ولادة أخيه المرتضى عليّ بن الحسين فأحببت نقل هذه الخطبة من الكتاب الذي هو أقدم تأليفاً و أوضح برهاناً مع أن تاريخ وفاة مصنف كتاب معاني الأخبار أقدم من ولادة المرتضى الذي هو أكبر من الرضوي الموسوي مؤلف كتاب نهج البلاغة<sup>۱</sup>.

گرچه بر پایه سخن سيّد، شيخ صدوق در ۳۳۱ هـ نگارش معاني الأخبار را به پايان رسانده است؛ اما مشكل اينجاست كه اين تاريخ با شواهد داخلي موجود در خود معاني الأخبار ناسازگار است. براي نمونه شيخ صدوق در جايي از اين كتاب مي نگارد: «حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار بنيسابور سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: (...)»<sup>۲</sup> يا در جايي ديگر چنين مي گويد: «حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه بالري في رجب سنة تسع و أربعين و ثلاثمائة قال: (...)»<sup>۳</sup>.

از اين رو وی کتاب خود را پس از سال ۳۵۲ هـ نگاشته است و این با تاریخی که سيّد براي تأليف كتاب ياد مي کند هماهنگ نيست.

علاوه بر اين، كمی غريب مي نمايد كه صدوق در سال ۳۳۱ هـ يعني در روزگاري كه هنوز سه دهه از عمر وی نگذشته و هم چنان در محضر درس ابن وليد (م ۳۴۳ هـ) مشغول علم اندوزي بوده است، نگارش كتاب ارجمندی چون معاني الأخبار را به پايان رسانده باشد. در برابر اين ناسازگاري دو گزينه پيش روی ماست:

نخست اينكه بر آن رويم كه سيّد از اساس، تاريخ تأليف معاني الأخبار را به اشتباه نقل نموده است يا در نسخه مورد استفاده وی، تاريخي يكسر نادرست به عنوان تاريخ نگارش كتاب ياد شده است.

اين احتمال موجه نمی نمايد؛ زیرا از يك سو مي دانيم كه سيّد بن طاووس را كتابخانه ای بوده است بس مهم و سترگ با نسخه هايی كه و ريشه دار كه در ميان آن ها نسخه هاي

۱. ابن طاووس، الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، صص ۴۱۹- ۴۲۰.

۲. صدوق، معاني الأخبار، ص ۱۴۵، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۵۹، ح ۱.



معتبری که نزد مشایخ بزرگ حدیث شیعه و سنی سده چهارم و پس از آن خوانده شده بود فراوان دیده می‌شد. تنها مروری کوتاه بر باب سوم و چهارم کتاب مهم کلبرگ «کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او» - که به گستردگی به نام این کتاب‌ها و چند و چون نقل‌های سید از آنها اشاره نموده است<sup>۱</sup> - تردیدی در این نکته باقی نمی‌گذارد.

از سوی دیگر، چه دلیلی داشته است که کاتب نسخه معانی الأخبار - که سید از آن بهره برده است - بدون آنکه خود صدوق به تاریخ فراغت از نگارش کتاب اشاره کند تاریخی را از پیش خود برای آن جعل کرده و بر آن نسخه نوشته باشد؟ این پدیده‌ای نامتعارف است که قرینه‌ای آن را درباره کتاب محل بحث ما تأیید نمی‌کند.

گزینه دوم آن است که بگوییم سید در خوانش تاریخ یاد شده دچار سهوی شده یا در اصل نسخه وی تصحیفی صورت گرفته است.

این گمانه منطقی به نظر می‌رسد و با توجه به آنکه کتاب نوشته صدوق (م ۳۸۱ هـ) است پس بی گمان واژه «ثلاثمائة» صحیح است و تصحیفی در آن رخ نداده است، به ویژه آنکه توجه نماییم سید در قسمت دوم سخن خود به هدف اثبات اصالت خطبه شمشقیه و قدمت نقل آن بر این نکته پای می‌فشرد که تاریخ تألیف معانی الأخبار بر ولادت سید رضی (۳۵۹ - ۴۰۶ هـ) مقدم است. پس بی‌گفتگو وی باید درباره درستی واژه «ثلاثمائة» دل آسوده بوده باشد تا این استدلال استوار نماید.

از زاویه دیگر، تصحیف «ستین» به «ثلاثین» با توجه به شیوه نگارش این دو واژه در خطوط کهن چندان دور از ذهن نیست، از این رو این گمانه که تاریخ صحیح نسخه یاد شده «سنة إحدى و ستین و ثلاثمائة» باشد تا اندازه‌ای شایان پذیرش است.

کلبرگ نیز در این باره چنین می‌نویسد:

آیا می‌توان گفت که تاریخ مزبور بر نسخه چندان مشخص نبوده و همین سبب اشتباه ابن طاوس شده است؟ قرائت مقبول‌تر می‌تواند ۳۶۱ هـ باشد؛ وقتی «ثلاثین» برطبق عادت بدون علائم نوشته شود و بدون «الف» میانی، براحتی با «ستین» اشتباه می‌شود.<sup>۲</sup> نکته‌ای که کلبرگ به آن اشاره کرده است مطلبی است که برای آشنایان با نسخ خطی و

۱. کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، صص ۱۲۳-۱۱۲؛ کلبرگ به ۶۶۹ کتاب از نگاهشته‌های هفت سده نخست که مورد استفاده سید بوده است اشارت می‌کند.

۲. همان، ص ۳۷۹.

چند و چون رخداد تصحیف و تحریف در آنها به خوبی آشکار است.

ولی آنچه این گمانه را با چالش روبرو می‌سازد آن است که صدوق چنان‌که پس از این خواهیم دید در شعبان ۳۶۸هـ سفر خود به ماوراء النهر را آغازیده و در این سفر از شهرهای مهم این منطقه گذر کرده و برای نمونه در بلخ، سرخس و مرورود از برخی محدثین این شهرها حدیث شنیده بود که در پاره‌ای اسناد کتاب معانی الأخبار به سماع خود در این سه شهر تصریح نموده است<sup>۱</sup> و این بدین معناست که صدوق معانی الأخبار را پس از سال ۳۶۸هـ به پایان رسانده است و این با تاریخ ۳۶۱هـ که آن را محتمل دانستیم ناسازگار است.

آیا صدوق پیش از سال ۳۶۸هـ نیز مسافرتی به ماوراء النهر داشته است که داده‌ای تاریخی درباره این سفر در کتاب‌هایش منعکس نشده است؟ پذیرش این احتمال آسان نیست.

آیا تاریخ محتمل‌تر در نسخه سید ۳۷۱هـ بوده که به خطا ۳۳۱هـ نوشته یا خوانده شده است؟ این احتمال با تاریخ سفر وی به ماوراء النهر و تصریح به سماع از برخی مشایخ شهرهای یاد شده در اسناد کتاب معانی الأخبار هماهنگ است، هر چند تصحیف «سبعین» به «ثلاثین» تا اندازه‌ای نامأنوس می‌نماید.

در این جا تنها یک نکته استطرادی در کلام سید باقی می‌ماند که باید تصحیح شود و آن هم اینکه وی تاریخ درگذشت مؤلف معانی الأخبار یعنی شیخ صدوق را پیش از ولادت سید مرتضی دانسته بود که این مطلب درست نیست؛ زیرا می‌دانیم که شیخ صدوق در سال ۳۸۱هـ درگذشته<sup>۲</sup> و سید مرتضی نیز در سال ۳۵۵هـ<sup>۳</sup> به دنیا آمده است. بنابر این به هنگام وفات شیخ صدوق، سید مرتضی جوانی ۲۶ ساله بوده است.

باری! اگر فرض را بر آن بگذاریم که صدوق نگارش معانی الأخبار خود را در سال ۳۶۱هـ یعنی چند سال پیش از درگذشت ابن قولویه به پایان رسانده است، آنگاه باید بیفزاییم که وی در چندین جا از این کتاب پس از یادکرد نام استادش ابن مسرور عبارات ترحم و ترضی را به کار برده است که بیانگر وفات وی پیش از سال ۳۶۱هـ است.<sup>۴</sup>

اما اگر بر آن رویم که تاریخ شروع نگارش معانی الأخبار پس از سال ۳۶۸هـ و همزمان با

۱. صدوق، معانی الأخبار، ص ۱۱، ح ۲؛ ص ۵۰، ح ۱؛ ص ۱۳۹، ح ۱؛ ص ۱۲۱، ح ۲؛ ص ۲۲۹، ح ۱؛ ص ۲۶۵، ح ۲؛ ص ۳۰۴، ح ۱؛ ص ۳۰۵، ح ۱.
۲. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۹۲.
۳. طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، ص ۲۹۰.
۴. ر.ک: صدوق، معانی الأخبار، ص ۲، ح ۳؛ ص ۱۰۳، ح ۱؛ ص ۱۴۲، ح ۱؛ ص ۳۹۴، ح ۴۸؛ ص ۴۰۰، ح ۶۰.

سفر صدوق به عمق شهرهای ترکستان بوده است، ممکن است کسی بگوید که شاید عبارات ترحم و ترضی در معانی الأخبار مربوط به پس از درگذشت ابن قولویه در سال ۳۶۹ هـ است. ۲/۳. تاریخ‌گذاری آثار شیخ صدوق به علت کمبود داده‌های تاریخی کار آسانی نیست. با این حال نکته‌ای در اینجا هست که می‌تواند تا اندازه‌ای برخی زوایای بحث را روشن‌تر سازد. می‌دانیم که روش صدوق در نوشته‌های خود بر این بوده است که به هنگام نگارش یک کتاب، به هنگام نیاز به برخی نگاشته‌های دیگر خود ارجاع می‌دهد. <sup>۱</sup> برای نمونه صدوق در معانی الأخبار به برخی از کتاب‌های خود ارجاع داده است. از آن میان به این موارد می‌توان اشاره کرد:

۱. در جایی به مناسبتی می‌نگارد: «و قد أخرجت هذا الحديث بتمامه في تفسير قل هو الله أحد في كتاب التوحيد»<sup>۲</sup>؛

۲. و یا: «و قد أخرجت ما روّيته في هذا المعنى من الأخبار في كتاب التوحيد»<sup>۳</sup>؛

۳. و یا در جایی دیگر چنین می‌گوید: «حدثنا مشايخنا رضي الله عنهم بأسانيد مرفوعة متصلة قد ذكرتها في كتاب علل الشرايع و الأحكام و الأسباب في أبواب متفرقة [و] رتبها فيه...»<sup>۴</sup>؛

۴. و یا در جایی دیگر چنین می‌خوانیم: «و قد روي في هذا المعنى غير ذلك و قد أخرجت هذه الفصول مرتبة مستندة في كتاب علل الشرائع و الأحكام و الأسباب»<sup>۵</sup>. از مجموع این قرائن بر می‌آید که صدوق کتاب التوحيد و علل الشرايع را پیش از نگارش معانی الأخبار تألیف کرده بود.

با این حال حتی اگر بر آن رویم که عادت صدوق مانند بسیاری از متقدمان آن بوده که همزمان به نگارش چند کتاب دست می‌زدند و لزوماً پایان همه آنها نیز در یک زمان نبوده است،<sup>۶</sup> باز از شواهد بالا این اندازه برداشت می‌شود که آن بخش از کتاب‌های مورد اشاره

۱. در دنباله این نوشته شواهدی از این پدیده به دست خواهیم داد.

۲. صدوق، معانی الأخبار، ص ۸.

۳. همان، ص ۳۷۱.

۴. همان، ص ۴۸، ح ۱.

۵. همان، ص ۶۵.

۶. برای شواهد دیگری از این مطلب - جز آنچه گذشت - در خصوص آثار صدوق: ر.ک: صدوق، الهدایة، ص ۱۶۶ (مقدمه محققان).

که مشتمل بر قطعه مورد نظر صدوق بوده است تا آن زمان نوشته شده بود.

با این توضیح به بررسی دوباره این چند ارجاع می‌پردازیم:

نخستین ارجاع یاد شده در بالا به کتاب التوحید است. روایتی را که صدوق به کتاب التوحید ارجاع داده است اینک در باب چهارم کتاب التوحید با عنوان «باب تفسیر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِلَى آخِرِهَا» دیده می‌شود.<sup>۱</sup> دومین مورد ارجاع داده شده به کتاب التوحید به نقل‌های گونه‌گون حدیث معروف سلسله الذهب اشاره دارد که اینک می‌توانیم آن را در باب نخست کتاب التوحید بیابیم.<sup>۲</sup>

پس صدوق تا پیش از اتمام معانی الأخبار در سال ۳۶۱هـ<sup>۳</sup> دست‌کم تا باب چهارم کتاب التوحید را نگاشته بود. اکنون جالب است که بدانیم صدوق در باب هفتم و نهم از کتاب التوحید - که علی القاعده با فاصله زمانی اندکی پس از باب چهارم به نگارش درآمده است - پس از یادکرد نام ابن مسرور در سه سند عبارت: «رحمه الله» را به کار برده است که نشان می‌دهد ابن مسرور پیش از این تاریخ درگذشته بود.<sup>۴</sup>

سومین و چهارمین ارجاع درباره روایاتی از کتاب علل الشرایع است. بنابر این وی بخش شایان توجهی از علل الشرایع را نیز تا پیش از نگارش معانی الأخبار به رشته تحریر درآورده بود. حال بیفزاییم که صدوق در علل الشرایع نیز به هنگام گزارش ۹ حدیث از استادش ابن مسرور پس از نام وی عبارت «رحمه الله» را به کار برده است.<sup>۵</sup>

تنها چالش پیش‌روی این ارزیابی نکته‌ای است که در بند پیشین گذشت و آن اینکه تاریخ یاد شده برای پایان نگارش معانی الأخبار با برخی شواهد درون متنی سازگار نیست و از این رو ممکن است کسی بگوید شاید صدوق پس از سال ۳۶۸هـ و در سفر ماوراء النهر به نگارش تقریباً هم‌زمان چند کتاب از جمله کتاب التوحید و علل الشرایع و معانی الأخبار دست زده است، چنان‌که در اسناد کتاب التوحید و معانی الأخبار بارها از سماع حدیث در

۱. صدوق، التوحید، صص ۸۸-۹۳.

۲. همان، صص ۲۴-۲۵، ح ۲۱-۲۳.

۳. این استدلال بر این اساس است که تاریخ پایان نگارش معانی الأخبار را این سال بدانیم.

۴. همو، التوحید، باب ۷، ص ۱۰۷، ح ۸؛ باب ۹، ص ۱۳۰، ح ۱۰ و ص ۱۳۳، ح ۱۷. نیز ر.ک: همان، باب ۳۰، ص ۲۲۳، ح ۲ که عبارت «رضی الله عنه» و باب ۵۹، ص ۳۶۲، ح ۱۰ که عبارت: «رحمه الله» را به کار برده است.

۵. برای نمونه: صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱؛ ص ۱۲۱، ح ۶. همه این موارد در پانویس‌های پیشین گذشت.

این شهرهای منطقه ماوراء النهر سخن به میان می‌آید.<sup>۱</sup>

۲/۴. بر اساس تاریخ‌های یاد شده در آغاز مجالس کتاب اُمالی، صدوق در رجب سال ۳۶۷ هـ املای این کتاب را آغاز نمود و ظاهراً آن را تا پایان مجلس ۲۴ در ری دنبال کرد. اما از مجلس ۲۵ تا آخرین مجلس آن یعنی مجلس ۹۷ را در طول سفری که به خراسان داشته است بر شاگردان خود املا نمود. مجلس ۲۵ کتاب در ذی الحِجَّة سال ۳۶۷ هـ در مشهد الرضا (ع) برگزار می‌شود.<sup>۲</sup> اما پس از آن عمده مجالس ظاهراً در نیشابور منعقد شده است. در آغاز مجلس ۹۴ که در شعبان ۳۶۸ هـ در مشهد الرضا (ع) برگزار شده، تصریح می‌شود که صدوق در این تاریخ آماده حرکت به سوی ماوراء النهر بوده است.<sup>۳</sup> به هر روی آخرین مجلس اُمالی در شعبان ۳۶۸ هـ در مشهد الرضا (ع) تشکیل شد و صدوق ظاهراً پس از آن مسافرت دور و دراز خود را به ماوراء النهر آغاز کرد.<sup>۴</sup>

وی در این سفر به شهرهای بزرگ و مهم این منطقه مانند سرخس، مرو، بلخ و سمرقند درآمده و در هر یک از این شهرها از برخی مشایخ آن حدیث شنیده است.<sup>۵</sup>

باری! صدوق در همین سفر بود که با شریف ابوعبدالله محمدبن حسن موسوی معروف به «نعمه» دیدار نمود و به درخواست وی کتاب ارجمند من لا يحضره الفقيه را نگاهت.<sup>۶</sup> در نسخه‌های مورد استفاده در چاپ فقیه، تاریخ پایان تألیف کتاب یاد نشده است؛ ولی نسخه‌ای کهن و گران‌مایه از این کتاب در تملک آیت‌الله سیدمحمدعلی روضاتی بوده است<sup>۷</sup> که در آن تاریخ پایان نگارش کتاب یاد شده است. بنا به نقل آیت‌الله روضاتی در

حال  
پوهش‌ها

از «ابن‌مسرور لِحام» تا «ابن‌قره‌یه فقیه»

۱. برای آگاهی از این شهرها و نشانی روایات صدوق از مشایخ آنها در کتاب التوحید ر.ک: صدوق، الهدایة، ص ۱۱۶-۱۱۹ (مقدمه محققان). نشانی روایات صدوق از مشایخ این منطقه در کتاب معانی الأخبار در پاورقی‌های پیشین گذشت.

۲. صدوق، الأملی، ص ۱۱۸.

۳. همان، ص ۶۵۴.

۴. برای تفصیل قرائن این مطلب ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۶۳-۶۴: مدخل: ابن بابویه به قلم دکتر احمد پاکتچی؛ صدوق، الهدایة، ص ۱۱۳-۱۱۵ (مقدمه محققان).

۵. برای تفصیل نام این مشایخ و نمونه روایت صدوق از آنها ر.ک: صدوق، الهدایة، ص ۱۱۶-۱۱۹ (مقدمه محققان).

۶. صدوق، من لا يحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲.

۷. ایشان در جامع الأنساب، ج ۱، صص ۵۲-۵۳، پاورقی دوم، درباره این نسخه چنین نگاهت‌اند: «این نسخه نفیسه متبرکه که از بقایای آثار خانوادگی و در دست آیت‌الله صاحب «روضات الجنات» بوده است، کتابت جزء اول آن به خط ناصرالدین‌بن‌علی‌بن‌الشیخ تقی‌الدین البیاضی -یکشنبه: ۶ ج ۱-

پایان این نسخه چنین آمده است:

يقول محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ مصنف هذا الكتاب: قد سمع السيّد الشريف الفاضل أبو عبد الله محمد بن الحسن العلويّ الموسويّ المدنيّ المعروف بـ «نعمه» أدام الله توفيقه و تأييده و تسديده هذا الكتاب من أوله إلى آخره بقراءتي عليه و رويته له عن مشايخي المذكورين و ذلك بأرض بلخ من ناحية إيلاق و كتبت بخطي حامداً لله و شاكراً، و على محمد و آله مصلياً و ذلك في ذي القعدة من سنة اثنتين و سبعين و ثلاثمائة<sup>۱</sup>.

گفتنی است همین متن با تغییراتی بسیار اندک، ولی بدون اشاره به تاریخ یاد شده در پایان آن، در انجامه برخی دیگر از نسخه‌های فقیه نیز آمده است.<sup>۲</sup>

باری از تاریخ یاد شده می‌توان به روشنی دانست که صدوق از اواخر سال ۳۶۸ هـ یا اوائل سال ۳۶۹ هـ تا اواخر سال ۳۷۲ هـ در منطقه ایلاق (در اطراف شهر تاشکند کنونی پایتخت ازبکستان) به کار نگارش فقیه مشغول بوده است. زمان یاد شده در نسخه آیت‌الله روضاتی را قرائن تاریخی دیگر درباره آثار صدوق و زمان تألیف آن‌ها که برخی را پیش از این خواندیم پشتیبانی می‌نماید.

علاوه بر آن می‌دانیم که مسافرت در آن روزگار کاری پر زحمت بوده و صدها فرسنگ فاصله میان ری و ماوراء النهر این دشواری را افزون می‌ساخته است. از این رو دلیلی نداشته که صدوق در آخرین سال‌های عمر خود دوباره آهنگ آن سرزمین نماید. از این رو نباید این توهم پدید آید که نگارش فقیه مربوط به پس از این تاریخ و مثلاً سفر دوباره وی به ماوراء النهر باشد.

به هر روی پس از پذیرش تاریخ یاد شده اکنون بیفزاییم که شیخ صدوق - چنان‌که پیش از این نیز اشاره کردیم - در آغاز فقیه تصریح می‌نماید که تا پیش از نگارش این کتاب، ۲۴۵ کتاب و تصنیف نوشته که شریف ابو عبدالله معروف به «نعمه» بیشتر آنها را بر وی

چاله  
پوهشها

سال دوم شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۹۸۰ هـ در نجف اشرف پایان یافته و کتابت جزء دوم به خط محمد بن زین‌الدین بن محمد الشامی در سه شنبه: ۴ ج ۱ - ۹۸۱ هـ؛ این نسخه چندین مرتبه به دست مبارک مرحوم شیخ حسن صاحب «معالم الدین» (م ۱۰۱۱ هـ) فرزند شهید ثانی در سال ۹۸۲ هـ و بعد از آن به دقت تمام با پنج نسخه مقابله و تصحیح شده و حواشی و تعلیقات فراوانی به خط آن مرحوم و حفید فاضلش مرحوم شیخ علی صاحب «الدرر المنثور» دارد و چندین اجازه و تصدیق و فوائد بسیار دیگر به خط آنها و صاحب «روضات الجنّات» نیز در این نسخه موجود است.

۱. روضاتی، جامع الأنساب، ج ۱ ص ۵۳.

۲. ر.ک: صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹ و ج ۴، ص ۵۳۸-۸۳۹.

خواننده و اجازه روایت آنها را از وی دریافت داشته بود.<sup>۱</sup>

اکنون یک گمانه در اینجا آن است که از میان کتاب‌های موجود صدوق تا این تاریخ یعنی ذی القعدة سال ۳۷۲ هـ هیچ کدام نوشته نشده بودند و نگارش آنها همگی مربوط به پس از این تاریخ است. روشن است که این گمانه بسیار غیر موجّه و ناپذیرفتنی می‌نماید به‌ویژه آنگاه که به نکته‌های زیر ژرف درنگریم:

الف. صدوق در فقیه به شمار قابل توجهی از آثار خویش ارجاع داده است که از میان آنها این کتاب‌ها اکنون در دسترسند: **علل الشرایع**<sup>۲</sup>، کتاب فضائل رجب<sup>۳</sup>، کتاب فضائل شعبان<sup>۴</sup>، فضائل شهر رمضان<sup>۵</sup>، کتاب خصال<sup>۶</sup> و کمال الدین<sup>۷</sup>.

مورد ارجاع داده شده به کتاب خصال در کتاب الصيد والذبائح فقیه قرار دارد. صدوق در اینجا پس از نقل حدیثی چنین می‌گوید: «و قد ذكرت ذلك مسنداً في كتاب الخصال في باب العشرات»<sup>۸</sup>. باب العشرة کتاب خصال در چاپ کنونی این کتاب در جلد دوم، صفحه ۴۲۵ آغاز می‌شود و مطلب مورد اشاره در صفحه ۴۳۴، حدیث ۱۹ گزارش شده است و کتاب در صفحه ۶۵۲ این جلد به پایان می‌رسد. بنابر این صدوق به هنگام نگارش باب الصيد والذبائح فقیه بخش عمده کتاب خصال را نگاشته بود و جالب آنکه در همین قسمت نوشته شده، ۱۰ بار پس از یادکرد نام استادش ابن مسرور در سند، عبارت «رضی الله عنه» را به کار برده است.<sup>۹</sup>

ب. وی در کتاب الخصال خود نیز بار دیگر به برخی نوشته‌های خود ارجاع داده است که از آن می‌تواند: معانی الأخبار<sup>۱</sup>، کمال الدین<sup>۱</sup>، صفات الشیعة<sup>۲</sup>، علل الشرایع<sup>۳</sup> و کتاب التوحید<sup>۴</sup>.

حال پژوهش‌ها

از «ابن مسرور لحام» تا «ابن قتیبه فقیه»

۱. همان، ج ۱، ص ۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۹۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۶. همان، ج ۳، ص ۳۴۷.

۷. همان، ج ۴، ص ۱۸۰.

۸. همان، ج ۳، ص ۳۴۷.

۹. ر.ک: صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۳، ح ۱؛ ص ۶۷، ذیل حدیث ۹۸؛ ص ۱۲۷، ح ۱۲۶؛ ص ۱۵۶، ح ۱۹۸؛ ص ۱۹۵، ح ۲۷۱؛ ص ۲۱۶، ح ۴۰؛ ص ۲۱۸، ح ۴۳؛ ص ۲۲۲، ح ۵۰؛ ص ۲۷۰، ح ۹؛ ص ۳۳۸، ح ۴۳.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۸۴.

ج. او در کتاب التوحید و علل الشرایع خود به کتاب عیون أخبار الرضا<sup>علیه السلام</sup> ارجاع می‌دهد<sup>۵</sup>. علاوه بر این در کتاب علل الشرایع به کتاب عقاب الأعمال نیز اشاره کرده است<sup>۶</sup>. اکنون با توجه به آنچه گذشت حتی اگر صدوق برخی از کتاب‌های یاد شده در بالا را همزمان با هم و در حدود بازه زمانی ۳۶۸هـ تا ۳۷۲هـ نگاشته باشد<sup>۷</sup> باز هم پذیرفتنی می‌نماید که بگوییم دست‌کم بخشی از این کتاب‌ها پیش از سال ۳۶۹هـ نوشته شده است و چنان‌که دیدیم صدوق در بیشتر این کتاب‌ها نیز پس از یادکرد نام ابن مسرور برای وی واژه «رحمه الله» یا مانند آن به کار می‌برد.

در اینجا به‌ویژه باید از کتاب صفات الشیعه نام ببریم که صدوق در الخصال بدان ارجاع داده و در دو سند از آن پس از یادکرد نام ابن مسرور عبارت «رحمه الله» را به کار برده است<sup>۸</sup>. اکثریت قریب به اتفاق مشایخ صدوق در این کتاب از مشایخ قم و ری هستند<sup>۹</sup> و بر خلاف دیگر آثار یاد شده در بالا هیچ اشاره‌ای به اخذ حدیث از مشایخ ماوراء النهر در آن دیده نمی‌شود تا احتمال نگارش آن پس از سال ۳۶۸هـ مطرح شود. این قرینه مهم به روشنی نشان دهنده نگارش این کتاب پیش از این تاریخ است.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۷ و ج ۲، ص ۴۸۰.
۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۶ و ج ۲، ص ۳۹۶.
۳. همان، ج ۲، ص ۳۴۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۵۹۴.
۵. همو، التوحید، ص ۷۵، ح ۲۸؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷.
۶. همو، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۳۳.
۷. این نکته به طور خاص از ذکر نام شهرهای ماوراء النهر - مانند سرخس، مرو، ایلاق، بلخ، سمرقند که صدوق از مشایخ آن‌ها حدیث شنیده است - در ابتدای برخی اسناد این کتاب‌ها به دست می‌آید و از آنجا که سفر صدوق به آن منطقه در بازه زمانی یاد شده انجام شده بود. بنابر این از ارجاع صدوق در یک کتاب به کتاب دیگر و بالعکس می‌توان دانست که این کتاب‌ها تقریباً هم‌زمان با هم و در بازه زمانی یاد شده به نگارش در آمده‌اند. برای آگاهی از شهرهای یاد شده و نشانی روایات صدوق از مشایخ این شهرها ر.ک: صدوق، الهدایة، صص ۱۱۶-۱۱۹ (مقدمه محققان).
۸. صدوق، صفات الشیعة، ص ۳، ح ۳؛ ص ۹، ح ۱۶.
۹. در این میان تنها یک حدیث از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار النیسابوری گزارش شده (صدوق، صفات الشیعة، ص ۵۰) که از مشایخ نیشابوری صدوق به شمار می‌آید و صدوق در شعبان سال ۳۵۲هـ در نیشابور (همو، عیون أخبار الرضا، ج ۱ ص ۹۹، ۱۱۸، ۲۰۹) از وی حدیث شنیده بود. (در باره وی ر.ک: شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، صص ۳۱-۳۳). صدوق حدیث دیگری نیز در صفات الشیعة، ص ۳۹ از محمد بن صالح گزارش کرده است که در میان مشایخ صدوق کسی با این نام نیافتیم. احتمال سقط یا تحریف در نسخه مورد استفاده ما که متأسفانه تصحیح مناسبی هم ندارد منتفی نیست.



### ۳. تفاوت آشکار میان مشایخ «ابن مسرور» و «ابن قولویه»

پیشتر گذشت که باورمندان به اتحاد، این گونه استدلال کرده‌اند که ابن مسرور از چند نفر از مشایخ حدیث نقل می‌نماید که ابن قولویه نیز از همان‌ها روایت دارد و این نکته را به عنوان شاهدهی مهم بر اتحاد دو عنوان قلمداد نموده‌اند. اما به نظر می‌رسد نکته‌ای مهم در اینجا مغفول مانده است و آن اینکه اگر بنا بر اتحاد باشد این انتظار به جاست که به هنگام مراجعه به همه اسناد کتب حدیثی و فهرست‌ها و مشیخه‌ها ببینیم که استادان ابن قولویه نیز با استادان ابن مسرور یکسان هستند، در حالی که مسأله از هیچ رو چنین نیست و از قضا تفاوت آشکاری میان نمایه استادان ابن قولویه و ابن مسرور دیده می‌شود.

تاکنون چند تن از دانشوران به گردآوری نمایه مشایخ ابن قولویه دست زده‌اند. جامع‌ترین بررسی‌ای که نگارنده تاکنون دیده است نمایه‌ایست که حاصل تلاش آیت‌الله موحّد ابطحی در تهذیب المقال است و در بردارنده نام ۵۳ نفر به همراه نشانی روایت ابن قولویه از ایشان است.<sup>۱</sup> ولی باید توجه داشت که شمار حقیقی استادان ابن قولویه کمتر از این عدد است؛ زیرا برخی از این عناوین با هم متحد هستند و مربوط به یک نفرند.<sup>۲</sup> روایت ابن قولویه از برخی دیگر نیز بر پایه نشانی روایات با واسطه است، و نه مستقیم.<sup>۳</sup> پاره‌ای از این افراد نیز مطلبی جز حدیث مصطلح از وی نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup> در موردی نیز روایت ابن قولویه را در نشانی یاد شده نیافتیم.<sup>۵</sup> هم‌چنین در نمونه‌ای احتمال وقوع سقط میان نام ابن قولویه و نام برخی از این راویان وجود دارد.<sup>۶</sup>

پژوهش‌ها

از «ابن مسرور و رجال» تا «ابن قولویه قمیه»

۱. ابطحی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب رجال النجاشی، ج ۴، ص ۵۰۷-۵۲۵.
۲. مانند: ش ۴۵: «محمد بن عبدالله بن علی» و ش ۴: «أحمد بن عبدالله بن علی» که مربوط به یک تن است؛ ش ۳۸: «محمد بن أحمد بن علی بن یعقوب» و ش ۳۹: «محمد بن أحمد بن یعقوب بن إسحاق بن عمّار» که یک نفرند؛ ش ۳۴: «محمد بن أحمد بن ابراهیم» و ش ۳۵: «محمد بن أحمد بن ابراهیم بن سلیمان صابونی» که یک تن است؛ و نیز ش ۳۲ و ۳۳ که هر دو مربوط به یک استاد است. تفصیل بحث از اینکه چرا این عناوین را مربوط به یک راوی دانسته‌ایم را به فرصتی دیگر وا می‌نهمیم.
۳. مانند: ش ۵۱ «محمد بن یحیی العطار».
۴. مانند: ش ۱۰ «جعفر بن أحمد بن متیّل القمّی».
۵. مانند روایت ابن قولویه از عبدالله بن جعفر حمیری که در نسخه چاپی مورد استفاده ما از امالی طوسی یافت نشد. احتمال سقط یا تصحیف نیز در اینجا بعید نیست.
۶. مانند ش ۲۹ «علی بن محمد» معروف به علّان کلینی. تفصیل را ببینید در: شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، صص ۵۳۶-۵۳۷.

با اصلاح این موارد شمار این مشایخ به ۴۲ نفر کاهش می‌یابد. باید نام علی بن حسن نحوی<sup>۱</sup> را نیز در اینجا بیفزاییم که ایشان از وی یاد نکرده‌اند. بنابر این اکنون نام ۴۳ نفر از استادان ابن قولویه را در اختیار داریم که وی از آنها حدیث - به معنای مصطلح آن - گزارش کرده است.

یک نکته: در نسخه رایج رجال النجاشی به هنگام ذکر طریق وی به کتاب الوصیة عیسی بن مستفاد می‌خوانیم: «رواه شیوخنا عن أبي القاسم جعفر بن محمد قال: حدثنا ابو عیسی عبیدالله بن الفضل بن هلال بن الفضل بن محمد بن أحمد بن سلیمان الصابونی قال: حدثنا ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن أحمد بن اسماعیل بن محمد...»<sup>۲</sup>؛ ولی باید دانست که نام استاد ابن قولویه در این سند تحریف شده و به جهت خطای کاتب و تصحیف (و) به «بن» نام دو استاد ابن قولویه با هم ترکیب و نام جدیدی تولید شده است. می‌دانیم که «أبو عیسی عبیدالله بن الفضل بن محمد بن هلال» و «محمد بن أحمد بن سلیمان الصابونی» هر دو از مشایخ ابن قولویه بوده‌اند که از ایشان در مصر حدیث شنیده است.<sup>۳</sup> هم‌چنان‌که نجاشی خود پس از یادکرد سند یاد شده می‌گوید: «و هذا الطريق طریق مصري فيه

۱. ابن شاذان، مائة منقبة، المنقبة ۸۵، ص ۱۶۰. درباره هويت وی چیزی نمی‌دانیم؛ ولی طبقه وی با طبقه «علی بن الحسن ابی الحسن النحوی الرازی» که شیخ طوسی با واسطه همین ابن شاذان، صاحب مائة منقبة، در الأمالی، ص ۶۸۴، ح ۹ از استاد ابن شاذان از وی روایت می‌کند منطبق است. یک «علی بن الحسن النحوی» نیز داریم که صدوق با یک واسطه از او در علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱ و الأمالی، ص ۲۹۰، ح ۱۲ روایت کرده است. با فرض وقوع تصحیف در عنوان اخیر بعید نیست هر سه عنوان یاد شده مربوط به یک تن باشند. ولی به هر حال از شرح حال هیچ‌کدام از این سه عنوان - بر فرض تعدد - چیزی نمی‌دانیم.

۲. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۹۸، ش ۸۰۹.

۳. ابن قولویه در رجال النجاشی، ص ۱۲۶، ش ۳۲۷ تصریح می‌کند که از «الصابونی» در مصر کتب یکی از روایان را شنیده است. بنا بر این ابن قولویه مسافرتی به مصر داشته و طبیعی است که در این سفر از محدثان حاضر در آن منطقه حدیث شنیده باشد. درباره «أبو عیسی عبیدالله بن الفضل بن هلال» هم هر چند در جایی تصریح ابن قولویه به سماع از وی در مصر را ندیده‌ام؛ ولی در رجال النجاشی، ص ۲۳۲، ش ۶۱۶ درباره وی می‌نگارد: «أصله کوفي انتقل إلى مصر و سكنها». در سندی از فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۳۲، ح ۱۴ نیز دارد: «و کان اهل مصر یسمونه شیطان الطاق لإيمانه رحمه الله». روایان دیگری نیز هستند که به سماع از «عبیدالله بن الفضل» در مصر تصریح کرده‌اند. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۶۰، ش ۱۳۶-۱۳۷؛ رجال الطوسی، ص ۴۳۱، ش ۶۱۸۵؛ طوسی، الأمالی، ص ۶۱۰، ح ۹، بخوانید: «الفسطاط» به جای: «القسطاس» چه می‌دانیم که «الفسطاط» از شهرهای معروف مصر است. بنا بر این با اطمینان باید گفت سماع ابن قولویه نیز از وی در مصر روی داده بود.

اضطراب». پس شکل صحیح عنوان اخیر چنین باید باشد: «... حدثنا أبو عیسیٰ عبیدالله بن الفضل بن هلال بن الفضل و محمد بن أحمد بن سلیمان الصابونی قال: ...».

باری! اکنون پس از آشنایی با مشایخ ابن قولویه که شمار آنان به ۴۳ نفر رسید باید بیفزاییم که بنا به اعتراف خود باورمندان به اتحاد دو عنوان، مشایخ ابن قولویه با کسانی که ابن مسرور از آنها روایت کرده است تنها در ۵ عنوان مشترکند. اکنون پرسش مهم این است که آیا این تفاوت فاحش قابل توجیه است؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی است.

برخی دانشوران معاصر شباهت‌های میان اسناد پنج تن از مشایخ ابن مسرور - که ابن قولویه نیز از آنها روایت دارد - را بررسی کرده و سپس بر آن رفته‌اند که: «سند‌های ابن مسرور و ابن قولویه هم شباهت بسیاری با یکدیگر دارند»<sup>۱</sup>

ولی ناگفته پیداست که ۵ استاد یاد شده کمتر از ۱۲ درصد از مشایخ ابن قولویه را شامل می‌شوند. از این رو این شباهت‌یابی میان اسناد این دو عنوان بر پایه استقرائی بسیار ناقص بنا نهاده شده است. علاوه بر آنکه شواهد متعددی نیز وجود دارد که نشان دهنده تفاوت‌های قابل توجه و مهم میان اسناد ابن مسرور و ابن قولویه است و در دنباله این نوشتار ارائه خواهد شد.

کوتاه سخن آنکه اگر این دو عنوان مثلاً در ۸۰ درصد یا بیشتر از استادان خود مشترک بودند و هیچ قرینه‌ای نیز بر تمایز میان این دو عنوان وجود نداشت جای آن بود که کسی پندارد که این دو عنوان مربوط به یک تن هستند؛ اما در جایی که این اشتراک در کمتر از ۱۲ درصد از استادان دیده می‌شود و قرائن متعددی نیز بر تمایز وجود دارد - که برخی از آنها گذشت و پاره‌ای دیگر نیز در پی می‌آید - حکم به اتحاد از هیچ روی موجه نمی‌نماید.

۴. اختلاف طبقه شاگردان «ابن قولویه» با شاگردان «ابن مسرور» و قرائن پیرامونی اگر «ابن مسرور» همان «ابن قولویه» باشد طبیعتاً باید انتظار داشته باشیم که شاگردان این دو نیز کم و بیش در یک طبقه جای داشته باشند؛ اما درنگ در شرح حال و طبقه‌روایی شاگردان این دو نه تنها چنین انتظاری را برآورده نمی‌سازد؛ بلکه نشان دهنده تفاوت غیر عادی میان طبقه شاگردان این دو عنوان است. جز این، برخی قرائن تأمل برانگیز نیز در این میان هست که در همین قسمت بدان می‌پردازیم.

چنان‌که گفتیم مهم‌ترین شاگرد ابن مسرور تا آنجا که داده‌های رجالی و حدیثی در

۱. شبیری، کتاب نکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۹۲.

دسترس نشان می‌دهد شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ) است. اما در کنار وی با جستجو در اسناد نگاشته‌های موجود نام سه تن دیگر نیز به عنوان شاگرد ابن مسرور دیده می‌شود که در چند مورد انگشت‌شمار از وی روایت نموده‌اند. این سه تن عبارتند از:

۱. ابوالحسین علی بن محمد بن یوسف بزاز<sup>۱</sup> که از هویت، شرح حال و تاریخ وفاتش هیچ شناختی نداریم<sup>۲</sup>؛ تنها می‌دانیم که در یک جا از ابن مسرور کتاب أحمد بن عبدالله بن خانبه را روایت می‌نموده است<sup>۳</sup>؛

۲. ابوالحسن محمد بن أحمد بن شاذان قمی نویسنده کتاب معروف مائة منقبة؛

۳. محدث بزرگ شیعه در سده چهارم، هارون بن موسی تلکبری (قبل از ۳۱۵-۳۱۸ هـ)<sup>۴</sup>.  
از میان این شاگردان وفات صدوق و هارون بن موسی تلکبری در دو زمان نزدیک به هم واقع شده است و تنها ابن شاذان است که می‌دانیم تا سال ۴۱۲ هـ زنده بوده است<sup>۵</sup> و ظاهراً اندکی پس از این تاریخ درگذشته است.

بنابر این جز ابن شاذان که باید او را از طبقه شاگردان جوان ابن مسرور به شمار آوریم<sup>۶</sup>

۱. ابن طاووس، جمال الأسوع، ص ۱۰۳؛ همو، فلاح السائل، ص ۴۹ و ص ۲۸۸.  
۲. گرچه برخی پژوهشگران گمانه‌هایی را درباره هویت وی فراز آورده‌اند (ر.ک: انصاری، تشیع امامی در بستر تحول، ص ۲۲۲)؛ ولی هیچ شاهی که این گمانه‌ها را تأیید کند در دست نیست.

۳. عبارت سید بن طاووس در فلاح السائل، صص ۲۸۸-۲۸۹ چنین است: «... ما حدث به علي بن محمد بن يوسف قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال حدثنا القاسم بن محمد بن علي بن ابراهيم الهمداني قال حدثنا ابي عن ابيه عن احمد بن عبد ربه بن خانبه الكرخي في كتابه في مملياته...».

۴. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۲۸. به گمان بسیار روایت تلکبری از ابن مسرور نه از طریق ملاقات حضوری با وی در قم، بلکه از طریق یک نامه نگاری مشتمل بر یک اجازه روایی باشد که گویا یکی از شیوه‌های رایج تلکبری در کسب حدیث از مشایخ بوده است؛ چه شیخ طوسی در شرح حال «أحمد بن ابراهیم بن أحمد بن المعلی بن أسد العمی البصری» دارد که: «روى عنه التلعكبري إجازة و لم يلقه» (رجال الطوسي، ص ۴۱، ش ۵۹۶۳) و نیز در ترجمه «ابن الولید» محدث بزرگ قم می‌نویسد: «روى عنه التلعكبري و ذكر أنه لم يلقه لكن وردت عليه إجازة على يد صاحبه جعفر بن الحسين المؤمن بجميع رواياته» (همان، ص ۴۳۹، ش ۶۲۷۳). این نمونه واپسین به روشنی نشان می‌دهد که تلکبری بی‌شک تا سال ۳۴۳ هـ که تاریخ وفات ابن الولید است به قم نیامده بود. تلکبری در نمونه‌ای دیگر نیز از طریق یک اجازه کتبی از عبد العزیز بن یحیی الجلودی مورخ نامدار شیعه در بصره روایت می‌کند و می‌گوید: «أخبرنا أبو أحمد عبد العزیز بن یحیی الجلودي إجازة في كتابه الينا...». ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۶۶.

۵. کراجکی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۸.

۶. تاریخ ولادت ابن شاذان دقیقاً روشن نیست، گرچه وی در یک مورد مستقیماً از محمد بن الحسن بن الولید (م ۳۴۳ هـ) (ابن شاذان، مائة منقبة، المنقبة ۴۱، ص ۷۱) و در یک مورد دیگر نیز از ابن عقدة (م ۳۳۳ هـ) (همان، المنقبة ۸۰، ص ۱۴۸) روایت کرده است؛ ولی از آنجا که همو در جای دیگری از همین دو تن با

دیگر شاگردان ابن مسرور همگی در سده چهارم از دنیا رفته و احتمالاً در دهه پایانی این سده نیز زنده نبوده‌اند.

اما در سوی دیگر شایسته است همین بررسی را درباره شاگردان ابن قولویه سامان دهیم. برخی منابع نمایه‌هایی از شاگردان ابن قولویه را به دست داده‌اند<sup>۱</sup> که البته کامل نیستند. در زیر نام و تاریخ وفات آن تعداد از شاگردان وی را یاد می‌کنیم که در منابع موجود به شاگردی ایشان نزد ابن قولویه تصریح شده است:

۱. أحمد بن عبد الواحد معروف به «ابن عبدون» و «ابن الحاشر» (م ۴۲۳ هـ)؛<sup>۲</sup>
۲. ابوالعباس أحمد بن علی بن نوح سیرافی، استاد نجاشی<sup>۳</sup> که دست کم در اواخر عمر در بصره ساکن بوده است؛<sup>۴</sup> تاریخ وفات وی به روشنی دانسته نیست؛ ولی شیخ طوسی که فهرست خود را پس از سال ۴۱۳ هـ نگاشته است درباره وی چنین می‌آورد: «و أخبرنا عنه جماعة من أصحابنا بجميع رواياته، و مات عن قرب إلا أنه كان بالبصرة و لم يتفق لقائي إياه.»<sup>۵</sup> از عبارت پایانی شیخ می‌توان چنین برداشت کرد که اگر ابن نوح در بغداد ساکن می‌بود شیخ پس از ورود به این شهر در سال ۴۰۸ هـ می‌توانست با او دیدار کند بر این پایه

- واسطه روایت نموده است (روایت با واسطه وی از ابن عقده و ابن الولید را به ترتیب ببینید در: همان، المنقبة ۱۸، ص ۴۰ و کراچکی، کنز الفوائد، ج ۱ ص ۱۴۹) برخی پژوهشگران در نقل مستقیم وی از آن دو تردید نموده و سند دو روایت یاد شده را دارای سقط دانسته‌اند. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۳، مدخل ابن شاذان از دکتر احمد پاکتچی) از این رو دور می‌نماید که وی پیش از سال ۳۳۰ هـ زاده شده باشد. با این حال روایت مستقیم ابن شاذان از الحسن بن حمزة الطبری معروف به «مرعشی/مرعش» (م ۳۵۸ هـ) قطعی است. (ر.ک: مائة منقبة، المنقبة ۲۱، ص ۴۴؛ المنقبة ۳۹، ص ۶۹؛ المنقبة ۴۴، ص ۷۶؛ المنقبة ۵۸، ص ۱۲۴). از این رو می‌توان با اطمینان گفت که وی در حدود ۳۴۰ هـ یا اندکی پیش یا پس از آن به دنیا آمده است و با توجه به اینکه پیشتر دانستیم ابن مسرور پیش از سال ۳۶۷ هـ در گذشته است. بنا براین باید ابن شاذان را از جمله شاگردان جوان ابن مسرور به شمار آوریم.
۱. برای نمونه ر.ک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۴ (مقدمه محقق، قیومی). محقق در این بخش آورده است که روایتی از صدوق به نقل از ابن قولویه در آثار صدوق نیافته است؛ ولی پیش از این گذشت که صدوق در یک مورد در کتاب فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۳۳، ح ۱۴ از ابن قولویه روایت کرده است. همچنین برای نمایه‌ای دیگر از شاگردان ابن قولویه ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۹۲، مدخل «ابن قولویه» به قلم حسن انصاری قمی.
  ۲. روایت وی از ابن قولویه را برای نمونه ببینید در: طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸، ش ۶۰۳۸.
  ۳. برای شرح حال تفصیلی وی ر.ک: نجاشی، مشیخة النجاشی، ص ۱۰۶ به بعد.
  ۴. برای روایت وی از ابن قولویه برای نمونه ر.ک: نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰۲، ش ۲۵۴؛ همان، ص ۳۴۴، ش ۹۲۸؛ همان، ص ۳۷۲، ش ۱۰۱۸ و ...
  ۵. طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، ص ۸۷، ش ۱۱۷.

- ابن نوح احتمالاً پس از سال ۴۰۸ هـ درگذشته است.<sup>۱</sup>
۳. أحمد بن محمد بن عیاش جوهری، محدث معروف شیعه در بغداد (م ۴۰۱ هـ)؛<sup>۲</sup>
۴. حسین بن أحمد بن مغیره؛<sup>۳</sup>
۵. حسین بن عبدالله غضائری (م ۴۱۱ هـ)؛<sup>۴</sup>
۶. حسین بن أحمد بن محمد بن موسی بن هدیه، ابو عبدالله؛ وی در شمار آن دسته از مشایخ نجاشی است که از آنها هیچ نمی‌دانیم. جالب آن است که «ابن هدیه» در همه موارد تنها از ابن قولویه روایت می‌کند.<sup>۵</sup>
۷. حسین بن علی بن محمد بن عزور، ابوطالب أنماطی؛ گرچه تاریخ وفات وی را به روشنی نمی‌دانیم؛ ولی وی هم طبقه شیخ مفید و از جمله استادان شیخ طوسی بوده است که شیخ، با واسطه وی شماری از روایات و برخی کتاب‌های دانشمندان قرن چهارم از جمله ابن قولویه<sup>۶</sup> را روایت می‌کرده است.<sup>۷</sup> بنا بر این وی دست‌کم چند سالی پس از ۴۰۸ هـ - یعنی سال ورود شیخ طوسی به بغداد - نیز زنده بوده است.
۸. حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی؛<sup>۸</sup>

۱. باز ببینید: آقا بزرگ طهرانی، طبقات أعلام الشیعة، ج ۲، ص ۲۰.
۲. روایت وی از ابن قولویه در حاشیه‌ای که شاگرد ابن قولویه حسین بن أحمد بن مغیره بر باب ۸۸ کامل الزیارات افزوده است دیده می‌شود. ر.ک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۴۴۴، ح ۱، پاورقی ۱.
۳. برای روایت وی از ابن قولویه ر.ک: پاورقی پیشین. تاریخ وفات وی را به روشنی نمی‌دانیم؛ ولی از آنجا که نجاشی در سال ۴۰۰ هـ اجازه روایت کتاب او را از استاد خود ابو عبدالله خمیری دریافت داشته است می‌توان گفت وی به گمان بسیار در دو دهه پایانی سده چهارم درگذشته است. (ر.ک: نجاشی، رجال النجاشی، ص ۶۸، ش ۱۶۵). بنا بر این وی تنها اندکی از ابن قولویه جوان‌تر بوده است.
۴. برای نمونه‌ای از روایت وی از ابن قولویه ر.ک: نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۷۸، ش ۴۶۷؛ طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸، ش ۶۰۳۸.
۵. برای این موارد ر.ک: نجاشی، مشیخة النجاشی، صص ۱۳۲-۱۳۳.
۶. طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸، رقم ۶۰۳۸.
۷. برای تفصیل بیشتر ر.ک: طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، صص ۷۵-۷۶ (مقدمه محقق) و منابع یاد شده در آنجا.
۸. تاریخ وفات او را به روشنی نمی‌دانیم؛ ولی وی از مهم‌ترین شاگردان عیاشی و راویان نگاهشده‌های وی بوده است (طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، ص ۱۶۶، ش ۲۵۹). شیخ در رجال خود نیز درباره وی دارد که: «یروي جميع مصنفات الشیعة و أصولهم عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید القمّی، و عن أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن إدريس القمّی، و عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمّی، و عن أبيه، روی عن الكشي عن العیاشی جميع مصنفاته» (طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۲۱، ش ۶۰۷۳).

۹. ابوالحسن علی بن بلال مهلبی، بزرگ محدّثان شیعه در بصره؛<sup>۱</sup> گرچه وی جزو شاگردان ابن قولویه شمرده شده است؛ ولی قرائنی چند نشان می دهد که وی را نباید شاگرد به معنای مصطلح به شمار آورد:

نخست آنکه شیخ مفید مکرّر از وی روایت نموده<sup>۲</sup> و از جمله در سال ۳۵۳ هـ یعنی در آغازین سال های کسب علم خود از مجلس تحدیث وی بهره برده بود.<sup>۳</sup> دو دیگر آنکه نجاشی نیز با واسطه شیخ مفید از وی روایت می کند.<sup>۴</sup> سوم آنکه بر پایه جستجوی نگارنده وی تنها دو مطلب از ابن قولویه گزارش کرده است<sup>۵</sup> که درونمایه هیچ کدام از این دو نقل نیز در بردارنده حدیثی از اهل بیت علیهم السلام نیست. شاهد چهارم آنکه مهلبی خود از برخی استادان ابن قولویه مانند أحمد بن علی بن مهدی رقی روایت می کند.<sup>۶</sup> بنابر این وی را باید درست هم طبقه ابن قولویه به شمار آورد. از اینجا و با توجه به سخنان رجالیان در شرح حال وی و نشانه های دیگر، جایگاه علمی وی نه تنها با جایگاه یک شاگرد به معنای مصطلح تناسب نداشته، بلکه شأن حدیثی وی چندان فروتر از ابن قولویه هم نبوده است.

۱۰. ابوالحسن محمد بن أحمد بن علی بن حسن بن شاذان قمی، صاحب مائة منقبة (م پس از ۴۱۲ هـ)؛

۱۱. شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ)؛

۱۲. شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ)؛<sup>۷</sup>

حال  
پوهشدها

از «ابن مسرور لعمام» تا «ابن قولویه فقیه»

هارون بن موسی التلعکبری نیز در سال ۳۴۰ هـ از او اجازه روایی دریافت داشته بود (همانجا). از این رو روایت وی را از ابن قولویه باید از گونه روایات اقران از یکدیگر به شمار بیاوریم. وی نه تنها هم طبقه ابن قولویه بوده است، بلکه شاید اندکی نیز متقدّم تر از او باشد بر این پایه به نظر می رسد وی در بازه زمانی ۳۴۵-۳۵۵ هـ یا چیزی در این حدود درگذشته است.

۱. درباره وی ر.ک: نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۶۵، ش ۶۹۰ و طوسی، فهرست کتب الشیعة، ص ۲۸۱، ش ۴۱۳.

۲. مفید، الأملی، ص ۱۰۴، ح ۵؛ ص ۱۰۶، ح ۶؛ ص ۱۱۴، ح ۷؛ ص ۱۱۶، ح ۹ و موارد فراوان دیگر.

۳. همان، ص ۱۰۱، ح ۳.

۴. رجال النجاشی، ص ۲۶۵، ش ۶۹۰.

۵. طوسی، کتاب الغیبة، صص ۳۶۸-۳۶۹ و ص ۴۱۲.

۶. عبدالکریم بن طاووس حلی، فرحة الغری، ص ۴۳.

۷. در اینجا شایسته است به دو نکته توجه دهیم: نخست آنکه ذهبی در شرح حال ابن قولویه در تاریخ الإسلام، ج ۲۶، ص ۳۹۴ می نویسد: «حمل عنه الشیخ محمد بن محمد بن التعمان المفید، و أبو جعفر محمد بن یعقوب، و أبو الحسن یحیی بن محمد بن عبدالله الحسینی، و أحمد بن عبدون، و الحسن بن عبید

۱۳. هارون بن موسی تلّعبکری (پیش از ۳۰۲-۳۸۵هـ).<sup>۱</sup> گفتنی است با توجه به اینکه ابن قولویه خود از تلّعبکری در یک مورد حدیث نقل کرده است و نیز با در نظر گرفتن اینکه تلّعبکری در شمار محدّثان پر سفر بوده که با استادان بسیاری دیدار داشته و از آنها اجازه روایت حدیث گرفته است، نقل وی از محدّث هم طبقه‌اش، ابن قولویه غریب نمی‌نماید و البته نوعی از روایت اقران از یکدیگر است. پس تلّعبکری را نمی‌توانیم شاگرد ابن قولویه - به معنایی که مستلزم تأخّر طبقه قابل ملاحظه شاگرد نسبت به استاد است - بدانیم. اکنون پس از آشنایی با نمایه‌ای از شاگردان ابن قولویه چند نکته مهم در این باره شایان درنگ است:

۱. چرا شاگردان اصلی ابن قولویه یعنی کسانی که واقعاً از لحاظ طبقه از وی متأخّرتر بوده‌اند و به میزان شایان توجهی از وی روایت دارند همگی بغدادی (مانند شیخ مفید) یا بصری (مانند ابن نوح سیرافی) و به هر حال از دانشوران حوزه عراق بوده‌اند که می‌دانیم سفری هم به ایران نداشته‌اند؟ ولی مهمترین شاگرد ابن مسرور چنان‌که خواندیم شیخ

الله الغضائري، و حیدرة بن نعیم السمرقندي، و محمد بن سلیم الصّابوني بمصر»؛ ولی می‌دانیم که «أبو جعفر محمد بن یعقوب» - که مراد مرحوم کلینی است - و محمد بن سلیمان صابونی از استادان ابن قولویه بوده‌اند، و نه شاگرد وی. از این رو نمی‌توان مطمئن بود که عنوان دیگر یاد شده یعنی: «أبو الحسین یحیی بن محمد بن عبد الله الحسینی» آیا واقعاً شاگرد ابن قولویه بوده است یا استاد وی؟ به همین جهت نام وی را در نمایه شاگردان ابن قولویه نیاوردیم. علاوه بر اینکه هویت این راوی نیز با وجود جستجوی بسیار روشن نگشت.

نکته دوم آنکه: آقای قیومی (کامل الزیارات، ص ۱۴، مقدّمه محقق) به استناد ترجمه ابن قولویه در لسان المیزان ابن حجر، محمد بن سلیم صابونی را نیز در شمار شاگردان ابن قولویه آورده‌اند. عبارت یاد شده در کلام ابن حجر چنین است: «... و حدّث عنه أيضاً الحسین بن عبید الله الغضائري و محمد بن سلیم الصّابوني سمع منه بمصر» (ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۲۴). همین عبارت را پیش از وی ذهبی در تاریخ الإسلام، ج ۲۶، ص ۳۹۳، و صفدی در الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۵۱ به همین شکل آورده‌اند. ولی باید دانست که ذکر این عبارت پس از نام شاگردان ابن قولویه ناشی از خطای ابن حجر - و پیش از وی ذهبی - بوده است که به هنگام نقل شرح حال ابن قولویه از یک منبع شیعی - ظاهراً کتاب الحاوي في رجال الإمامية تألیف ابن ابی طی حلّبی - به جهت عدم آشنایی با راویان شیعه و نیز برخی جهات دیگر - که مجال تفصیل آن در این نوشتار نیست - رخ داده است. علاوه بر مورد یاد شده در کلمات این سه تن درباره ابن قولویه تصحیفات دیگری نیز وجود دارد که با مقایسه عبارات آنها با تعابیر منابع رجالی اصلی شیعه می‌توان از آن پرده برداشت. به هر روی همانند این گونه خطاها در کتاب لسان المیزان به طور خاص در شرح حال راویان شیعی بسیار دیده می‌شود. از این رو بی‌هیچ گمان صابونی را باید چنان‌که پیش از این نیز دیدیم - از استادان ابن قولویه به شمار آورد، و نه شاگرد وی.

۱. شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸.



صدوق، دانشوری از حوزه قم بوده است؟ البته توجه کنیم که حتی صدوق و ابن‌شاذان هم که اصالتاً قمی به شمار می‌آیند یا حیدر بن‌نعیم که سمرقندی بوده و از ابن‌قولویه روایت دارند باز به بغداد مسافرت کرده و بازه‌ای زمانی را در این شهر گذرانده‌اند.<sup>۱</sup>

حال آیا این اندازه تفاوت میان شاگردان این دو تن در انتساب به دو حوزه جغرافیایی دور از هم پرسش برانگیز نیست؟

۲. از نظر سنی نیز چنان‌که دیدیم شاگردان اصلی ابن‌قولویه<sup>۲</sup> همگی پس از سال ۴۰۰ هـ در گذشته‌اند، در حالی که مهمترین شاگرد ابن‌مسرور، شیخ صدوق در سال ۳۸۱ هـ در گذشته است.<sup>۳</sup>

۳. نکته سوم که مهم‌تر از دو نکته پیشین است و می‌توان آن را مؤیدی مهم بر تمایز دو عنوان ابن‌مسرور و ابن‌قولویه به شمار آورد نوع تعبیر ابن‌شاذان از این دو عنوان است. پیشتر خواندیم که وی هم شاگرد ابن‌مسرور بوده است و هم ابن‌قولویه.

از سوی دیگر می‌دانیم که ابن‌قولویه دایمی مادر «ابن‌شاذان» بوده است و هم از این رو وی به هنگام نقل روایت از «ابن‌قولویه» گاه از او با عنوان «خَالُ أُمِّي»<sup>۴</sup> و گاه هم با تعبیر «الْخَال»<sup>۵</sup> یاد می‌کرده است. در جایی هم به هنگام نقل روایتی از پسر ابن‌قولویه می‌گوید: «حدثني ابن‌الخال أبو أحمد عبدالعزيز بن جعفر بن قولويه».<sup>۶</sup>

حال بیفزاییم که ابن‌شاذان در مائة منقبة دو بار از ابن‌قولویه روایت می‌کند. یک بار می‌گوید: «حدثنا ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه رحمه الله قال: ...»<sup>۷</sup> و در بار دیگر: «حدثنا جعفر بن محمد بن قولويه رحمه الله».<sup>۸</sup>

حال  
پوشش‌ها

از «ابن‌مسرور و احمام» تا «ابن‌قولویه فقیه»

۱. حیدر بن‌نعیم در سفر حج به بغداد درآمده بود: ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۳۱، پاورقی ۲. برای سفر ابن‌شاذان به بغداد و یا حضور او در این شهر و کسانی که در این سفر از وی روایت کرده‌اند نیز ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۳، مدخل ابن‌شاذان از دکتر احمد پاکتچی.
۲. با همان تفسیر از شاگرد که در پرسش پیشین گذشت؛ یعنی مفهومی که دورکن آن یکی تأخر در طبقه - به میزانی که در عرف محدثان دیده می‌شود - و دیگری شمار شایان توجه روایت از استاد است.
۳. تلّعبری را با توجه به شخصیت حدیثی ویژه‌وی که درباره آن سخن گفتیم نمی‌توان مثال نقضی بر این ادعا گرفت.
۴. کراجکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳ و ص ۷۵.
۵. طوسی، الأمالی، ص ۶۸۲، ح ۵.
۶. همان، ص ۶۸۸، ح ۶.
۷. ابن‌شاذان، مائة منقبة، المنقبة ۲۲، ص ۴۶.
۸. همان، المنقبة ۸۵، ص ۱۶۰.

همو در همان کتاب دو بار هم از ابن مسرور روایت می‌کند، در مورد نخست می‌گوید:  
«حدثنا ابوالقاسم جعفر بن محمد بن مسرور اللحام رحمه الله قال: (...)»<sup>۱</sup> و در مورد دوم:  
«حدثنا ابوالقاسم جعفر بن مسرور اللحام رحمه الله قال: (...)»<sup>۲</sup>.

اکنون پرسش مهم این است که آیا ابن قولویه گوشت فروش بوده یا قصابی داشته است؟ حتی اگر بر فرض، این تنها یک لقب بوده که نشان دهنده شغل وی نبوده است باز هم بسیار شگفت است که در هیچ‌جای دیگر به‌ویژه در حجم انبوه اسناد رسیده از طریق دانشوران بغدادی - که می‌دانیم ابن قولویه یقیناً دهه‌های پایانی عمر خود را در شهر آنان گذرانده است و هم از این رو شناخت آنان از وی شناختی کامل بوده است - اثری از این لقب دیده نمی‌شود؟ در حالی که می‌دانیم دانشوران رجال و تراجم، به‌ویژه کسانی مانند نجاشی معمولاً نسبت به ذکر القاب و اوصاف اجتماعی یا شغلی راویان عادی حساسیت داشته‌اند، تا چه رسد به ابن قولویه با آن شخصیت و جایگاه علمی و اجتماعی ممتاز. پرسش دیگر آن است که با توجه به شناخت دقیق ابن‌شاذان از ابن قولویه چرا وی از ابن قولویه به دو شکل کاملاً متفاوت یاد کرده است؟ و چرا به هنگام روایت از ابن قولویه لقب «اللحام» را برای وی به کار نبرده است؟

۵. ناهمگونی روشن میان اسناد «ابن مسرور» و «ابن قولویه»  
با جستجو در اسنادی که این دو عنوان در آن دیده می‌شود تفاوت‌های گسترده‌ای را می‌توان دید.<sup>۳</sup> این تفاوت‌ها عبارتند از:

الف. بر اساس فهرست نجاشی راویان متعددی را سراغ داریم که ابن قولویه در طریق روایت آثار ایشان قرار داشته است؛ ولی اینک هیچ روایتی از ابن مسرور به نقل از آنها در

۱. همان، المنقبة ۱۳، ص ۳۲.  
۲. همان، المنقبة ۶۹، ص ۱۳۷. کراجکی این روایت را به نقل از مائة منقبة در دو کتاب خود آورده است: یکی در الرسالة العلویة، ص ۴۵ که نام مسرور در آن به «مسروق» تصحیف شده است؛ ولی لقب «اللحام» به همان شکل اصلی برجای مانده است و دیگری کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۴۲ که در متن چاپی مورد استفاده ما دارد: «أبو القاسم جعفر بن مسرور اللّحّام». نیز همین روایت را به نقل از مائة منقبة ببینید در التحصین سید ابن طاووس، ص ۵۴۶ که لقب «اللحّام» به «الخادم» تصحیف شده است.  
۳. در اینجا در مقام گردآوری تمام شواهد نیستیم از این رو با جستجوی بیشتر شاید بتوان به موارد دیگری نیز دست یافت.

منابع موجود دیده نمی‌شود. این راویان عبارتند از:

۱. أحمد بن إسماعیل سمکه؛<sup>۱</sup> ۲. أحمد بن إصفهید قمی؛<sup>۲</sup> ۳. ابو محمد حسن بن علی حجاج؛<sup>۳</sup> ۴. حسن بن علی بن ابی عقیل عمّانی؛<sup>۴</sup> ۵. حسین بن ابی غندر؛<sup>۵</sup> ۶. حسین بن شاذویه؛<sup>۶</sup> ۷. ربیع بن سمیع؛<sup>۷</sup> ۸. جعفر بن یحیی بن علاء رازی؛<sup>۸</sup> ۹. محمد بن أحمد بن ابراهیم صابونی.<sup>۹</sup>

اکنون پرسش این است که با توجه به حجم گسترده استفاده شیخ صدوق از ابن مسرور آیا این شگفت‌آور نیست که حتی یک روایت به نقل از ابن مسرور از این افراد، نه در آثار صدوق و نه دیگران دیده نمی‌شود؟ به‌ویژه اگر توجه کنیم که دو تن از فقیهان برجسته سده چهارم شیعه یعنی «ابن ابی عقیل عمّانی» و «ابو فضل صابونی» نیز در شمار این افرادند؛ یعنی کسانی که - بر فرض اتحاد دو عنوان - صدوق می‌توانست از روایات فقهی یا دیدگاه‌های آنها دست‌کم چند مطلب انگشت‌شمار هم که شده نقل نماید.

ب. با کنکاش در مشیخه فقیه به راویانی برمی‌خوریم که ابن مسرور در طریق شیخ صدوق به روایات آنها جای دارد؛ ولی در هیچ‌یک از کتاب‌های فهرستی یا حدیثی نام ابن قولویه در طریق به روایات ایشان دیده نمی‌شود. این افراد عبارتند از:

۱. عبیدالله بن علی حلبی؛<sup>۱۰</sup> ۲. عبیدالله رافقی؛<sup>۱۱</sup> ۳. محمد بن خالد قسری بجلی؛<sup>۱۲</sup> ۴. عبدالله بن لطیف تفلیسی؛<sup>۱۳</sup> ۵. إسماعیل بن فضل هاشمی؛<sup>۱۴</sup> ۶. محمد بن فیض؛<sup>۱۵</sup> ۷. رومی بن زرارة بن أعین.<sup>۱۶</sup>

حال  
پوهش‌ها

از «ابن مسرور لبحام» تا «ابن قولویه فقیه»

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۹۷.

۲. همان؛ نیز ر.ک: طوسی، فهرست کتب الشیعة و اصولهم، ص ۷۳.

۳. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۴۸.

۵. همان، ص ۵۵.

۶. همان، ص ۶۵.

۷. همان، ص ۸.

۸. همان، ص ۱۲۶.

۹. همان، ص ۳۷۵.

۱۰. صدوق، الفقیه، ج ۴، ص ۴۳۰.

۱۱. همان، ج ۴، ص ۴۳۲.

۱۲. همان، ج ۴، ص ۴۷۵.

۱۳. همان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۱۴. همان، ج ۴، ص ۵۰۵.

۱۵. همان، ج ۴، ص ۵۲۵.

۱۶. همان، ج ۴، ص ۵۲۶.

تنها یک راوی را می‌شناسیم که نام ابن مسرور در طریق صدوق به وی در مشیخه فقیه دیده می‌شود و ابن قولویه نیز آثار او را روایت کرده است. این راوی معلی بن محمد بصری است.<sup>۱</sup> علت اصلی این اشتراک آن است که مهم‌ترین شاگرد و راوی آثار معلی بن محمد محدث معروف قم، حسین بن محمد بن عامر اشعری بوده است که ابن مسرور و ابن قولویه هر دو از شاگردان وی بوده‌اند.<sup>۲</sup>

ج. شیخ صدوق در عیون أخبار الرضا علیه السلام این حدیث را می‌آورد: «حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن سليمان بن حفص المروزي قال: سمعتُ أبا الحسنِ موسى بن جعفر عليه السلام يقولُ مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَبْعُونَ حِجَّةً مَبْرُورَةً...»<sup>۳</sup>. وی همین حدیث را با همین سند دیگر بار در اُمالی نیز آورده است.<sup>۴</sup>

ولی شگفتا که ابن قولویه این حدیث را با دو سند یکسر متفاوت با سند صدوق در کامل الزیارات آورده است. سند نخست به نقل از کافی به این شکل گزارش می‌شود: «حدثني محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى العطار عن علي بن الحسين النيسابوري عن ابراهيم بن محمد عن عبد الرحمن بن سعيد المكي عن يحيى بن سليمان المازني عن أبي الحسنِ موسى بن جعفر عليه السلام قال: مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي...». وی سپس در پایان حدیث می‌نویسد: «حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله قال حدثني علي بن الحسين النيسابوري قال حدثني ابراهيم بن رباب بهذا الإسناد مثله».<sup>۵</sup>

می‌دانیم که ابن قولویه در کامل الزیارات تلاش داشته که روایات را با آن مقدار از اسنادی که در اختیار وی بوده گزارش نماید و هم از این رو بارها در ذیل یک روایت سند

۱. همان، ج ۴، ص ۵۳۷ و قس با: رجال النجاشي، ص ۴۱۸.
۲. بر پایه آمار نرم افزار درایة النور، در مجموع کتابهای اربعه و وسائل الشيعة ۱۴۲۲ روایت (با احتساب مکررات) از معلی بن محمد نقل شده است که از این میان ۱۴۰۴ حدیث از طریق الحسين بن محمد از معلی گزارش می‌شود.
۳. صدوق، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۵۹. دنباله حدیث نیز در بیان فضیلت و جایگاه ممتاز زائران امام رضا عليه السلام در روز قیامت است.
۴. صدوق، الأُمالي، ص ۱۲۰، مجلس ۲۵، ج ۶.
۵. در نسخه مورد استفاده ما چنین است؛ ولی در کافی، ج ۴، ص ۵۸۵، ح ۴ «ابراهيم بن أحمد» آمده است.
۶. ابن قولویه، کامل الزیارات، صص ۵۱۱-۵۱۲. گفتنی است متن روایت ابن قولویه نیز یک دو تفاوت بسیار جزئی با متن صدوق دارد که از آن صرف نظر کردیم.

دیگری نیز برای همان متن از همان راوی از امام علیه السلام گزارش می‌کند.<sup>۱</sup> اکنون با در نظر گرفتن این نکته آیا شگفت نیست که هیچ‌کدام از دو سند ابن قولویه در اینجا با سند صدوق شباهتی ندارد؟ با آن‌که همو بارها از حسین بن محمد بن عامر در کامل الزیارات روایت می‌کند.

د. شیخ صدوق در *علل الشرایع* حدیثی را به این سند از ابن مسرور گزارش می‌کند: «حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم قال: قُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام مَا بَالُنَا نَحِدُ بِأَوْلَادِنَا مَا لَا يَحِدُونَ بِنَا قَالَ لِأَنَّهُمْ مِنْكُمْ وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>.

همو در *أمالی* این حدیث را با اندک تفاوتی در متن با سند دیگری گزارش کرده است: «حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله لِلنَّبِيِّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُنَا نَحِدُ بِأَوْلَادِنَا مَا لَا يَحِدُونَ بِنَا فَقَالَ لِأَنَّهُمْ مِنْكُمْ وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ»<sup>۳</sup>.

و باز هم ایشان در دو جای دیگر از فقیه این متن را بدون ذکر سند و به شکل مرسل آورده است. در یک جا می‌نویسد: «و سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: مَا بَالُنَا...»<sup>۴</sup> و در جای دیگر: «و قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُنَا...»<sup>۵</sup>.

اکنون جالب است بدانیم همین متن را ابن ادریس در پایان سرائر زیر عنوان «و من ذلك ما استطرفناه من رواية أبي القاسم بن قولويه» به این شکل نقل می‌کند: «عنه<sup>۶</sup> عن

حال پژوهشگر

از «ابن مسرور لحام» تا «ابن قولویه فقیه»

۱. برای نمونه: کامل الزیارات، باب ۲، صص ۴۲-۴۴، ح ۲ تا ۴، ۷ و ۸؛ ص ۲۷، ح ۱۸ و ۱۹؛ باب ۵۹، صص ۲۸۱-۲۸۲، ح ۱۱ تا ۱۳. نیز ببینید: شباهت روایات باب ۵۹ کامل الزیارات، صص ۲۷۸-۲۸۲ به ویژه ح ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۴ که همگی با تفاوت‌هایی در اسناد از عبدالله بن مسکان با تفاوت اندکی در متن روایت شده است.

۲. صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. همو، *أمالی*، صص ۴۹۸-۴۹۹.

۴. همو، *الفقیه*، ج ۳، ص ۴۹۴.

۵. همان، ج ۳، ص ۵۵۹.

۶. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ابن قولویه در هیچ روایتی مستقیماً از «عبد الله بن جعفر الحمیری» روایت نمی‌کند مرجع ضمیر باید پسر وی: «محمد بن عبدالله» باشد - که می‌دانیم ابن قولویه با واسطه وی از پدرش عبدالله فراوان روایت کرده است - و از آنجا که ابن ادریس این روایت را از کتاب ابن قولویه

عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن خالد البرقي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: قَالَ بَعْضُ النَّاسِ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا نَحْدُ بِأَوْلَادِنَا مَا لَا يَجِدُونَ مِنَّا قَالَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَهْمُ مِنْكُمْ وَ لَسْتُمْ مِنْهُمْ<sup>۱</sup>.  
 تفاوت روشن میان سند ابن مسرور با سند ابن قولویه در این حدیث تأمل برانگیز است.

۶. تفاوت‌های گسترده میان اسناد «شیخ صدوق» و «ابن قولویه»  
 باورمندان به اتحاد بر آن بودند که ابن قولویه چه در قم بوده باشد و چه در بغداد در هر دو صدوق بوده و طبع مثل صدوق این اقتضا را دارد که از او با آن جلالت قدری که داشته اخذ حدیث نماید.<sup>۲</sup> در این قسمت بر آنیم که نشان دهیم میان اسناد صدوق و ابن قولویه اختلاف‌های گسترده و تفاوت‌های غیر قابل چشم‌پوشی وجود دارد که دیدگاه یاد شده را با چالش جدی روبرو می‌سازد. این تفاوت‌ها عبارتند از:

۱/۶. روایانی که ابن قولویه آثارشان را روایت کرده است؛ ولی صدوق هیچ روایتی از ایشان ندارد

در دلیل چهارم نام ۹ نفر از روایانی را آوردیم که ابن قولویه آثار ایشان را روایت کرده است؛ ولی ابن مسرور هیچ روایتی از ایشان ندارد. اکنون بیفزاییم که صدوق نیز از این ۹ نفر هیچ روایتی گزارش نکرده است.

۲/۶. روایانی که صدوق از آنها با سندی حدیث نقل نموده و ابن قولویه با سندی دیگر در اینجا پس از یادکرد نام راوی، نخست سند نجاشی یا شیخ طوسی را تا وی که در بردارنده نام ابن قولویه است یاد می‌کنیم یا اگر ابن قولویه در کامل الزیارات نیز از آثار آنها روایت نموده است به سند موجود در این کتاب نیز اشاره می‌کنیم و سپس سند یا سندهای صدوق را خواهیم آورد، تا از رهگذر مقایسه میان این اسناد تفاوت اسناد ابن قولویه و صدوق آشکارتر گردد.

ابن رویان عبارتند از:

الف. ابراهیم بن محمد ثقفی، صاحب غارات؛

گلچین نموده است این ضمیر معلق بر سند قبل در کتاب ابن قولویه بوده که در آغاز آن نام محمد بن عبد الله وجود داشته؛ ولی در اثر گزینش ابن ادریس اکنون مرجع ضمیر نامعلوم گشته است.

۱. ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۶۳۵.

۲. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۸۲.

سند نجاشی: «أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا القاسم بن محمد بن علي بن إبراهيم قال: حدثنا عباس بن السري عن إبراهيم بكتبه»<sup>۱</sup>.  
سند ابن قولويه در كامل الزيارات: «حدثني حسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن علويه الأصبهاني عن إبراهيم بن محمد الثقفي»<sup>۲</sup>.

سند شيخ صدوق در فقيه: «و ما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الثقفي فقد روته عن أبي -رضي الله عنه- عن عبد الله بن الحسين المؤدب، عن أحمد بن علي الأصبهاني، عن إبراهيم بن محمد الثقفي<sup>۳</sup> و روته عن محمد بن الحسن -رضي الله عنه- عن أحمد بن علويه الأصبهاني عن إبراهيم بن محمد الثقفي»<sup>۴</sup>.  
ب. أمية بن علي قيسى؛

سند نجاشي: «أخبرناه محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا أحمد بن محمد بن الحسن بن سهل قال: حدثنا أبي عن أبيه الحسن بن سهل عن موسى بن الحسن بن عامر عن أحمد بن هلال عن أمية بن علي به»<sup>۵</sup>.

سند صدوق: نام أمية بن علي قيسى در مجموع نگاشته های صدوق در ۴ روایت دیده می شود.<sup>۶</sup> از میان این چهار در سه روایت گرچه أحمد بن هلال از أمية روایت کرده است، ولی دیگر افراد سند از صدوق تا أحمد بن هلال به کلی با سند ابن قولويه متفاوتند. در یک سند دیگر محمد بن اسماعیل بن بزيع از أمية نقل می کند و در دیگر راویان (از صدوق تا ابن بزيع) هم هیچ شباهتی با سند ابن قولويه دیده نمی شود.  
ت. حاتم بن اسماعیل مدنی؛

سند نجاشی: «أخبرنا عدة عن جعفر بن محمد عن محمد بن أحمد بن إبراهيم بن سليمان عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسن العلوي الحسيني عن أبيه عن حاتم بن اسماعيل عن جعفر بن محمد بكتابه»<sup>۷</sup>.

۱. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۱۷.

۲. ابن قولويه، كامل الزيارات: ص ۳۴۵، ح ۶. همین سند را به نقل از ابن قولويه ببینید در: مفید، الأمالي، ص ۲۱، ح ۲.

۳. همین سند را ببینید در: صدوق، الأمالي، ص ۱۳، ح ۱؛ ص ۸۹، ح ۱؛ ص ۱۲۴، ح ۵ و ...

۴. صدوق، الفقيه، ج ۴، ص ۵۱۴.

۵. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۱۰۵. همین طریق را ببینید در: ابن قولويه، كامل الزيارات، ص ۳۹۰.

۶. ر. ک: صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۴۳۳؛ همو، کمال الدین، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۴، ح ۲ و ۳، ص ۶۶۵، ح ۷.

۷. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۱۴۷.

نام وی دست‌کم در یک سند از اسناد صدوق دیده می‌شود که هیچ شباهتی به سند نجاشی ندارد.<sup>۱</sup>

ث. حریزبن عبد الله سجستانی؛

شیخ طوسی در فهرست سه سند به آثار وی یاد می‌کند که در سند نخست ابن قولویه و در سند دوم شیخ صدوق جای دارد:

«أخبرنا بروایاته الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، عن جعفر بن محمد بن قولویه، عن أبي القاسم جعفر بن محمد العلوي الموسوي، عن ابن نهيك، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن حرز.»

و أخبرنا عدّة من أصحابنا، عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر و محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس و علي بن موسى بن جعفر كلّهم، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد و علي بن حديد و عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى الجهني، عن حرز»<sup>۲</sup>.

سند صدوق در فقیه: «أبي-رضي الله عنه- عن عبد الله ابن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى بن عبيد؛ و الحسن بن ظريف؛ و علي بن إسماعيل بن عيسى كلّهم عن حماد بن عيسى، عن حرز بن عبد الله»<sup>۳</sup>.

ج. حسن بن خُرزاد؛

سند نجاشی: «أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا محمد بن الوارث السمرقندي قال: حدثنا أبو علي الحسن بن علي القمي قال: حدثنا الحسن بن خُرزاد بكتابه»<sup>۴</sup>.

سند صدوق: «حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال حدثنا

۱. صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۴۷۳. سند دیگری نیز در همین کتاب: ج ۱، ص ۱۳۳ هست که در سند آن سعدان بن مسلم از شخصی به نام حاتم روایت کرده است. طراحان نرم افزار «اسناد صدوق» عنوان «حاتم» را در این سند اخیر بر راوی مورد نظر ما تطبیق داده‌اند؛ ولی با نگاه سریع به لیست شاگردان حاتم بن اسماعیل عجلتاً نام سعدان را نیافتیم لذا مسأله نیازمند بررسی است.

۲. طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، ص ۱۶۲.

۳. صدوق، الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۵.

۴. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۴.



جعفر بن محمد بن مسعود قال حدثنا جبريل بن احمد قال حدثني الحسن بن خرزاد...<sup>۱</sup>.

ح. حسين بن اشكيب؛

سند نجاشی به وی: «قال شيخنا: قال لنا أبو القاسم جعفر بن محمد: كتاب الرد على من زعم أن النبي صلى الله عليه وآله كان على دين قومه و الرد على الزيدية للحسين بن اشكيب حدثني بهما محمد بن الوارث عنه و بهذا الإسناد كتابه النوادر».<sup>۲</sup>

شيخ صدوق از طريق مظفر بن جعفر بن مظفر علوی از جعفر بن محمد بن مسعود از محمد بن مسعود عیاشی از حسين بن اشكيب ۵ روایت نقل نموده است.<sup>۳</sup>

خ. محمد بن مسعود عیاشی و شاگردش أبو عمرو و كشي؛

در اسناد كتب حدیثی ابن قولويه با واسطه جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش روایت می‌کند.<sup>۴</sup> با توجه به سخن شيخ طوسی در رجال درباره جعفر بن محمد بن مسعود: «روی عن أبيه جميع كتب أبيه»<sup>۵</sup> این اسناد را باید طريق ابن قولويه به نگاشته‌های عیاشی به شمار آوریم. علاوه بر این ابن قولويه كتاب عبدالله بن محمد بن خالد طيالسي را نیز از طريق پسر عیاشی از پدرش از عبدالله روایت می‌کند.<sup>۶</sup>

پس در کوتاه سخن ابن قولويه با واسطه پسر عیاشی دو مجموعه حدیثی را روایت نموده است: یکی كتاب عبدالله بن محمد بن خالد طيالسي و دیگری مجموعه‌ای از آثار محمد بن مسعود عیاشی.

اما جالب است بدانیم شيخ صدوق در آثارش با دو سند از عیاشی روایت می‌کند که در هیچ‌یک نام ابن قولويه یا ابن مسرور دیده نمی‌شود: سند نخست که گویا مهمترین سند صدوق به عیاشی بوده است و در ده‌ها مورد دیده می‌شود چنین است: «المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي - رضي الله عنه - عن جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النصر

۱. صدوق، علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۶۱. نیز ر. ک: صدوق، معاني الأخبار، ص ۶۳.

۲. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۴۴، ش ۸۸.

۳. صدوق، التوحيد، ص ۱۷۹، ح ۱۳؛ برای نمونه‌های دیگر ر. ک: نرم افزار اسناد صدوق.

۴. ر. ک: (منسوب به) مفيد، الاختصاص، صص ۵۱، ۶۵، ۶۹، ۲۰۶؛ كراچكي، كنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ طوسی، تهذيب الأحكام، ج ۴ ص ۸۱؛ طبری، بشارة المصطفى، ج ۲، ص ۱۱۷.

۵. طوسی، رجال الطوسي، ص ۴۱۸، ش ۴۳۰۶.

۶. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۲۱۹.

محمدبن مسعود العیاشی».<sup>۱</sup>

در مواردی انگشت‌شمار نیز صدوق از مظفر بن جعفر سمرقندی از حیدر بن محمد بن نعیم از عیاشی روایت کرده است.<sup>۲</sup>

هم‌چنین بر پایه دیدگاه برخی رجال‌پژوهان اسناد صدوق نام «عبدالله بن محمد الطیالسی» در ۱۰ سند از آثار صدوق به چشم می‌خورد که در هیچ‌کدام از آنها هم نام «ابن مسرور» یا «ابن قولویه» دیده نمی‌شود.<sup>۳</sup>

اکنون پرسش مهم آن است که صدوق با آنکه هم در قم در محضر تحدیث جعفر بن محمد بن مسرور حاضر می‌شده و هم به بغداد مسافرت کرده و می‌توانسته با واسطه ابن قولویه - به‌ویژه با توجه به جلالت قدر وی - از پسر عیاشی آثار پدرش را روایت کند چرا تنها از دو طریق یاد شده از عیاشی روایت می‌کند و هیچ‌نامی هم از استادش ابن مسرور به میان نمی‌آورد؟ آیا جای آن نبود که دست‌کم در یک سند هم که شده با واسطه ابن قولویه از پسر عیاشی از پدرش روایت کند؟

مقایسه طریق «ابن قولویه» و صدوق تا «کشی» نیز همین تفاوت تأمل‌برانگیز را نشان می‌دهد. شیخ صدوق در چند روایاتی را با این طریق گزارش کرده است: «حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار قال حدثنا أبو عمر و الكشي قال حدثنا محمد بن مسعود...».<sup>۴</sup>

به روشنی نمی‌دانیم که آیا این سند طریق دیگر صدوق به آثار عیاشی است یا طریق وی به کتاب رجال کشی؟ احتمال دوم<sup>۵</sup> را شاید بتوان قوی‌تر دانست؛ ولی به هر حال آنچه در اینجا برای بحث ما مهم است آن است که هر کدام از این دو احتمال را برگزینیم باز این اسناد مؤیدی بر تمایز میان ابن مسرور و ابن قولویه است و در کنار دیگر قرائنی که برخی پیشتر گذشت و پاره‌ای را نیز پس از این خواهیم خواند نشان دهنده تفاوت آشکار اسناد صدوق و ابن قولویه است. در صورت پذیرش احتمال نخست این ادعا با بیانی که در سطور بالا گذشت تبیین می‌شود. اما اگر احتمال دوم را بپذیریم باز باید توجه کنیم که نجاشی

۱. صدوق، الفقیه، ج ۴، ص ۴۹۲. این سند بر پایه آمار نرم افزار اسناد شیخ صدوق در بیش از ۹۰ مورد در آثار صدوق پراکنده است که به جهت اختصار از ذکر آنها چشم می‌پوشیم.  
 ۲. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ همو، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷، ۴۸۰، ۴۸۲ و ۶۴۵.  
 ۳. مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، نرم افزار «اسناد صدوق»، بخش اسناد، گزینۀ راوی.  
 ۴. همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ نیز ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۸۶، ۳۲۹ (دو مورد)، ۳۳۰؛ ج ۲، ص ۴۸۰.  
 ۵. یعنی سند یاد شده بیانگر طریق صدوق به رجال الکشی باشد.

کتاب رجال کشی را با این سند روایت می‌کرده است: «أخبرنا أحمد بن علي بن نوح وغيره عن جعفر بن محمد عنه بكتابه»<sup>۱</sup> بنابر این ابن قولویه راوی مستقیم کتاب کشی بوده است. حال چرا صدوق روایت کتاب کشی از استاد و هم‌شهری خود ابن مسرور - که بنا به نظر باورمندان به اتحاد همان ابن قولویه است - را وانهاد و حتی در یک مورد نیز با واسطه وی از کشی روایت نکرده است و در همه موارد روایت یکی دیگر از مشایخ خود از شهر نیشابور را ترجیح داده است؟ اگر هم ابن ابن قولویه در برهه‌ای اجازه روایت این کتاب را نداشته بی‌شک در سال ۳۵۲ - که صدوق به بغداد وارد شده بود و بیش از ۵ دهه از زندگی ابن قولویه می‌گذشت - این اجازه را کسب کرده بود.<sup>۲</sup>

د. محمد بن یعقوب کلینی؛

با آنکه صدوق روایات کلینی را از ۸ تن از مشایخ خود مانند «محمد بن محمد بن عصام کلینی»، «علی بن أحمد دقاق» و «محمد بن أحمد سنانی» گزارش می‌کند<sup>۳</sup>؛ ولی شگفت است که حتی یک روایت با واسطه عنوان ابن مسرور یا ابن قولویه از کلینی در آثار وی دیده نمی‌شود، با آنکه می‌دانیم ابن قولویه از راویان مهم همه آثار کلینی از جمله کتاب کافی بوده است.<sup>۴</sup> ذ. أبوعلی أحمد بن علی بن مهدی بن صدقه رقی؛

بر اساس داده‌های شیخ طوسی و نجاشی وی راوی نسخه‌ای از پدر خود بوده که در بردارنده مجموعه‌ای از مسموعات پدرش از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام بوده است.<sup>۵</sup> ابن قولویه در یک مورد از او نقل دارد و زیارت معروف امین الله را از او با این سند گزارش می‌کند: «حدّثني أبوعلی أحمد بن علی بن مهدی قال حدّثني أبي علي بن صدقة الرقي قال حدّثني علي بن موسى قال حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر عليه السلام قال: ...»<sup>۶</sup>. نام این شخص در کتب صدوق تنها در یک مورد دیده می‌شود و آن هم سند روبه‌روست: «حدّثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال أخبرنا أبو نصر منصور

رجال  
پوهشکل

از «ابن مسرور لجام» تا «ابن قولویه فقیه»

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۷۲.

۲. توجه کنیم که تلّعبیری دیگر محدّث معروف بغداد در سال ۳۴۰ هـ از حیدر بن محمد السمرقندی که راوی همه آثار عیاشی بوده است اجازه روایی دریافت کرده بود. رجال الطوسی، ص ۴۲۱، ش ۶۰۷۳.

۳. برای روایات صدوق از طریق این افراد و دیگر مشایخش از کلینی ر. ک: نرم افزار اسناد صدوق.

۴. رجال النجاشی، ص ۳۷۷، ش ۱۰۲۶؛ طوسی، فهرست کتب الشیعة، صص ۳۹۴-۳۹۵، ش ۶۰۳.

۵. رجال النجاشی، صص ۲۷۷-۲۷۸؛ رجال الطوسی، ص ۴۱۰.

۶. ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۱۱، ص ۹۲.

بن عبدالله بن ابراهیم الأصفهانی قال حدثنا علي بن عبدالله الإسكندراني قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي بن مهدي الرقي قال حدثنا أبي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: «...»<sup>۱</sup>. حال پرسش اینجاست که اگر ابن مسرور همان ابن قولویه است روایت صدوق از استاد استادش با سه واسطه چه توجیهی دارد؟

به هر روی با بررسی تطبیقی همه اسناد صدوق و ابن قولویه بی شک تفاوت‌های فراوان دیگری نیز می‌توان یافت؛ ولی برای رعایت اختصار به همین اندازه بسنده می‌نماییم و پژوهشگران را در پاورقی به برخی نمونه‌های دیگر ارجاع می‌دهیم.<sup>۲</sup>

### ۳/۶. نقل نکردن صدوق از کامل الزیارات

اگر میان آن دسته از روایات کامل الزیارات که صدوق نیز در آثار خود آنها را گزارش کرده است<sup>۳</sup> سنجشی ترتیب دهیم با یک پدیده بسیار شگفت‌روبرو می‌شویم. صدوق در مجموع نگاشته‌های موجود خود که در بردارنده هزاران روایت است حتی یک روایت از روایات کامل الزیارات را نه از عنوان ابن مسرور و نه از عنوان ابن قولویه روایت نکرده است. گرچه در مواردی محدود، میان سند و متن ابن قولویه و صدوق تفاوت بسیار اندک است؛<sup>۴</sup> ولی در مقابل، مواردی نیز هست که تفاوت مشهودی میان سند ابن قولویه و صدوق دیده می‌شود.<sup>۵</sup> و در نمونه‌هایی نیز علاوه بر اختلاف در سند، اختلاف قابل ملاحظه‌ای نیز در متن روایات دیده می‌شود.<sup>۶</sup>

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱ ص ۲۶۱.
۲. برای آگاهی بیشتر طریق ابن قولویه در کامل الزیارات را تا راویان زیر با اسناد صدوق تا آنها مقایسه نمایید: سلمة بن خطاب براوستانی، عیدالله بن أحمد بن نهیک، محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران اشعری، محمد بن حسین بن ابی خطاب و علی بن مهزیار. گفتنی است میراث حدیثی این افراد جزء منابع مهم کامل الزیارات بوده است که تبیین این مطلب را به مجال دیگری وا می‌نمایم.
۳. استاد قیومی در پاورقی تحقیق خود منابع دیگر روایات کامل الزیارات را یاد کرده‌اند.
۴. برای نمونه: ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۷، ص ۶۹، ح ۳ قس با: صدوق، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۷، ح ۴۰؛ همان، باب ۱۹، ص ۱۳۷، ح ۱ و ۲ قس با: همو، علل الشرایع، ج ۱، صص ۷۷-۷۸، ح ۲ و ۳.
۵. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۴۰، باب ۲۰، ح ۱ قس با: صدوق، الأمالی، ص ۱۳۷، ح ۸؛ همان، باب ۲۳، ص ۱۵۵، ح ۱۶ قس با: همان، ص ۱۳۳، ح ۱؛ همان، باب ۲۵، ص ۱۶۳، ح ۸ قس با: همو، علل الشرایع، ج ۱، صص ۵۷-۵۸، ح ۱؛ همان، باب ۲۵، ص ۱۶۴، ح ۱۰ قس با: راوندی، قصص الأنبياء، ص ۲۲۰، ح ۲۹۰: به نقل از کتاب النبوة شیخ صدوق.
۶. برای نمونه: ر.ک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۲، ح ۶ و قس با صدوق، الأمالی، صص ۳۸۵-۳۸۶، ح ۴. متن صدوق بسیار مختصرتر است؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۲۷، ص ۱۷۱، ح ۲ قس با:

اکنون پرسش این است که اگر ابن مسرور همان ابن قولویه بوده است این عدم نقل صدوق از استادش - آن هم تا این اندازه - چه توجیهی دارد؟ حتی اگر گفته شود که شاید ابن قولویه کامل الزیارات را در سال‌های پایانی عمر نوشته است؛ یعنی آن هنگام که صدوق در ایران یا سفر خراسان حضور داشت، باز هم باید توجه نماییم که ابن قولویه عمده روایات این کتاب را چند دهه پیشتر از مشایخ قمی خود مانند ابن ولید (م ۳۴۳هـ) یا پدر شیخ صدوق (م ۳۲۹هـ) در همان زمان حضور خود در قم شنیده بود و از این رو این احادیث در دفاتر و اجزاء حدیثی او مضبوط بوده است و صدوق می‌توانسته در هنگام حضور در بغداد دست‌کم یک مورد از آنها را از وی روایت نماید. از نظر نگارنده دلیل اساسی این اختلاف فاحش میان اسناد صدوق و ابن قولویه همان مدعای ابن نوشتار است که ابن قولویه و ابن مسرور اساساً دو شخصیت کاملاً جدا بوده‌اند. البته در این میان برخی عوامل دیگر نیز در عدم نقل صدوق از ابن قولویه مؤثر بوده است که پس از این درباره آن سخن خواهیم گفت.

#### ۴/۶. چند قرینه تأمل برانگیز دیگر

معنای سخن باورمندان به اتحاد این است که گرچه استاد صدوق به عنوان «جعفر بن محمد بن قولویه» هم شناخته شده بوده است؛ ولی صدوق در همه مواردی که از او حدیثی نقل می‌کند - که شمار آن به ده‌ها نمونه می‌رسد - به عمد اصرار داشته که از وی تنها با عنوان «جعفر بن محمد بن مسرور» یاد کند و تنها از باب استثنا در یک مورد نام دیگر وی یعنی «جعفر بن محمد بن قولویه» را یاد کرده است.

این، پدیده‌ای بس غریب و شگفت است که مانند آن را در تعامل صدوق با هیچ‌کدام از استادان خود نمی‌یابیم. نگاهی کوتاه به نمایه استادان صدوق و موارد نقل وی از آنها - که اکنون به کمک نرم افزار اسناد صدوق به راحتی در دسترس است - به سادگی نشان می‌دهد که صدوق برای نام بردن از استادان خود از تعابیر گوناگون سود جست و هرگز این‌گونه نبوده است که دائماً بر یک تعبیر اصرار ورزد. تنها از باب نمونه بگوییم که وی از استاد دیگرش «علی بن أحمد بن محمد بن عمران دقاق» دست‌کم با ۶ تعبیر یاد می‌کند: «علی بن أحمد الدقاق»، «علی بن أحمد بن موسی الدقاق»، «علی بن أحمد بن موسی»، «علی بن أحمد»، «أبو القاسم

حال  
پوشش‌ها

از «ابن مسرور لجام» تا «ابن قولویه فقیه»

صدوق، ثواب الأعمال، ص ۸۷؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۴۷، ص ۲۴۹، ح ۲ قس با صدوق، ثواب الأعمال، ص ۸۹.

علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق» و «أبو القاسم علی بن أحمد بن موسی بن عمران الدقاق»<sup>۱</sup>. این گونه رویکرد را در تعامل صدوق به هنگام یادکرد دیگر استادانش نیز بیش و کم می توان دید. حال شگفتا! چه دلیلی داشته که وی از ابن قولویه پیوسته با عنوان «جعفر بن محمد بن مسرور» یاد کند و از کاربرد عنوان «جعفر بن محمد بن قولویه» به این شدت خودداری کند؟! و چه مانعی داشت که چند بار هم که شده از وی با عنوان جعفر بن محمد بن قولویه یاد کند؟ هم چنان که درباره دیگر استادانش در نمونه های بسیار چنین کرده است.

از آن سو، پرسش مهم دیگر در اینجا این است که با توجه به آنکه بغدادیان مانند شیخ طوسی و نجاشی به طور کامل با نسب و تبار ابن قولویه آشنا بوده اند - همان گونه که از تعبیر نجاشی به هنگام ترجمه ابن قولویه کاملاً آشکار است - و علی القاعده اگر واقعاً نام «قولویه» مسرور بوده است آنان باید از آن مطلع می شدند<sup>۲</sup> با این حال چرا همیشه ملتزم بوده اند که از وی جز با عنوان «جعفر بن محمد بن قولویه» یاد نکنند؟ به طور خاص چرا شاگردان «ابن قولویه» مانند شیخ مفید - که ده ها روایت از استادش نقل نموده است و میراث دار مکتب حدیثی او به شمار می آید - حتی در یک مورد از اسناد موجود در میراث علمی بغدادیان از وی با تعبیر «جعفر بن محمد بن مسرور» یاد نمی کنند؟

به بیان دیگر،<sup>۳</sup> چگونه می توان پذیرفت که ابن قولویه که بنا به نظر باورمندان به اتحاد تا پیش از هجرت به بغداد با عنوان «جعفر بن محمد بن مسرور» در قم معروف و مشهور بوده است پس از ورود به بغداد به ناگاه و یک باره با عنوان «جعفر بن محمد بن قولویه» معروف گردد و عنوان قبلی وی چنان از یادها برود که شاگردان برجسته اش مانند شیخ مفید که ده ها سال را در محضر او سپری کرده بودند حتی یک بار نیز برای یادکرد وی از این عنوان بهره نگیرند؟ گمان نمی رود در طول تاریخ بیش از هزار ساله حدیث و رجال شیعه و سنی نمونه دیگری از این پدیده بسیار غریب - که باید باورمندان به اتحاد بدان ملتزم شوند - بتوان یافت. معنای دیگر سخن مدعیان اتحاد این است که کاربست عنوان «جعفر بن

۱. برای نشانی این تعبیرها در آثار صدوق ر.ک: نرم افزار اسناد صدوق.

۲. زیرا ابن قولویه چند ده سال میان آنان زیسته بود و آثار و اندیشه ها و فهرست کتاب ها و مشایخ وی برای آن ها به روشنی معلوم بود؛ به ویژه که می دانیم در میان آنها کسانی مانند نجاشی هم بوده اند که نسبت به داده های تبارشناختی و نام ها و القاب راویان حساسیت ویژه ای داشته اند.

۳. این بیان را صدیق بزرگوار جناب آقای هادی صابری یادآور شدند که در همین جا باید از ایشان تشکر کنم.

محمد بن مسرور» از باب اختصار در نسب باشد<sup>۱</sup> - چه گفته‌اند: نام جدّ سوم جعفر، «مسرور» بوده و «قولویه» تنها لقب وی بوده است - حال پرسش بسیار اساسی این است که آیا این اندازه التزام به اختصار در نسب هم از سوی دانشوران قمی و هم عالمان بغدادی شگفت‌آور نیست؟ و مثلاً چه مانعی داشته که صدوق و بغدادیان در ده‌ها هزار روایت به جامانده از آنان یک بار هم که شده ابن قولویه را به نام جدّ اول خود نسبت دهند و بگویند: «جعفر بن محمد بن جعفر»؟ آیا این پدیده منتهی مهم نیست که نشان می‌دهد اساساً ابن قولویه و ابن مسرور ارتباطی با هم نداشته‌اند؟

زوایای فعالیت‌های علمی «ابن قولویه» و «ابن مسرور» و پاسخ به برخی پرسش‌ها پس از پذیرش اینکه ابن قولویه و ابن مسرور دو شخصیت جداگانه هستند شایسته است چند نکته را یادآوری کنیم که برخی زوایای تکاپوهای علمی این دو تن را روشن‌تر می‌سازد و پاسخی برای برخی پرسش‌ها تواند بود که در لابلای بحث از آنها سخن به میان آمد:

۱. باورمندان به یکی بودن دو عنوان بر آن بودند که اگر این دو عنوان را مربوط به دو تن به شمار آوریم آنگاه باید بپذیریم که طریق نجاشی تا ابن قولویه در ترجمه «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور» به شخص دیگری غیر از صاحب ترجمه ختم شده است؛<sup>۲</sup> ولی باید توجه داشت که هر چند قاعده نخستین در نگاشته‌های فهرستی پایان یافتن طریق به نام صاحب ترجمه است؛ ولی نمونه‌های اندکی نیز در رجال نجاشی یافت می‌شود که چنین نیست. برای نمونه، طریق نجاشی به «حسن بن ظریف بن ناصح» به «محمد بن علی بن محبوب» ختم می‌شود.<sup>۳</sup> نجاشی پس از یادکرد نام دو کتاب از نگاشته‌های حبیب بن اوس ابوتمام طائی (م ح ۲۳۱ هـ) می‌گوید: «أخبرنا أبو أحمد عبد السلام بن الحسين البصري»<sup>۴</sup> در حالی که عبد السلام بن حسین (۳۲۹ - ۴۰۵ هـ) نزدیک به صد سال پس از درگذشت ابوتمام زاده شده است. باز در نمونه‌ای دیگر طریق نجاشی به کتاب

حال  
پرسش‌ها

از «ابن مسرور» تا «ابن قولویه»

۱. نسب کامل ابن قولویه بر پایه سخن نجاشی چنین است: «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه أبو القاسم». (نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۲۳).  
 ۲. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۹۰.  
 ۳. رجال النجاشی، ص ۶۱.  
 ۴. همان، ص ۱۴۱.

«الضحاک بن سعد» به «إبراهیم بن سلیمان»<sup>۱</sup> می‌رسد و سند وی به کتاب الخطب از «محمد بن عیسی بن عبد الله الأشعري القمّي» به نام فرزندش أحمد پایان می‌یابد.<sup>۲</sup> و سرانجام وی به هنگام نقل طریق به روایات و نگاشته‌های «محمد بن علی بن الفضل» می‌نگارد: «أخبرنا بسائر روایاته و کتبه أبو العباس أحمد بن علی بن نوح».<sup>۳</sup>

اکنون با توجه به این اسناد چه مانعی دارد که در مورد ترجمه «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور» نیز چنین پدیده‌ای روی داده باشد و طریق نجاشی به نام برادر ابن قولویه پایان یافته باشد، و نه صاحب ترجمه؟

۲. برخی بزرگان برای استوار ساختن بیشتر گمانه یکی بودن دو عنوان و با اشاره به نسب «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور» و طریق نجاشی به کتاب وی که به برادر ابن قولویه «علی» می‌رسد<sup>۴</sup> فرموده‌اند: «لازمه این تفسیر این است که صاحب ترجمه با راوی او در نام و نام پدران تا سه پشت مشترک باشند، چون هر دو علی بن محمد بن جعفر بن موسی می‌باشند؛ علی و محمد نام‌های معروفی هستند و اشتراک در آنها چندان غریب نیست، ولی جعفر و موسی به شهرت آن دو نیست. اصلاً در سراسر معجم رجال الحدیث که هزاران عنوان راوی ذکر شده است مورد دومی پیدا نمی‌کنید که دو نفر در این مقدار از سلسله نسب اشتراک داشته باشد».<sup>۵</sup>

در اینجا درنگ در یک نکته شایسته است؛ اگرچه اشتراک دو نفر در نام خود و نام پدر و جد و پدر جد کمیاب و شاید نایاب باشد؛ ولی هم‌سانی دو راوی در نام خود و نام پدر و پدر بزرگشان (اشتراک در سه نام) بی‌سابقه نیست. برای نمونه در بخش نام احمد به نام‌هایی همانند «أحمد بن محمد بن عبدالله بن زبیر»، «أحمد بن محمد بن عبدالله بن عیاش»، «أحمد بن محمد بن عبدالله بن مروان» و در بخش نام علی به نام‌هایی چون: «علی بن أحمد بن محمد بن أبی نصر»، «علی بن أحمد بن محمد بن عمران»، و در بخش نام محمد به نام‌هایی مانند «محمد بن أحمد بن حسین بن یوسف» و «محمد بن أحمد بن حسین عسکری» یا

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۸۵.

۴. همان، ص ۲۶۲: «له کتاب فضل العلم و آدابه أخبرنا محمد و الحسن بن هدیة قالا: حدثنا جعفر بن محمد بن قولویه قال: حدثنا أخي به».

۵. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۹۰.



«محمد بن أحمد بن علی أسدی» و «محمد بن أحمد بن علی سنانی» و «محمد بن أحمد بن علی کوفی» برمی‌خوریم. در گستره نگاشته‌های سنی نیز برای نمونه خطیب بغدادی که اساساً کتاب *المتفق والمفترق* خود را برای شناساندن نام چنین راویانی پی نهاده است در بخش مربوط به حرف جیم چنین می‌نگارد: «جعفر بن محمد بن الحسن سبعة»<sup>۱</sup> و سپس به یادکرد شرح حال این هفت تن می‌پردازد.

۳. آنچه از مجموع داده‌های رجالی و حدیثی برداشت می‌شود آن است که ابن مسرور در شمار آن دسته از راویان قمی بوده است که حوزه جغرافیایی تحمل حدیث و أداء آنان غالباً از قم و مناطق نزدیک به آن فراتر نمی‌رفته و از این رو شاگردان بسیار محدودی از وی روایت نموده‌اند. برخلاف ابن قولویه که در پی سفر او به بغداد و اقامت در آنجا تا پایان عمر زمینه استفاده شمار شایان توجهی از دانشوران بغدادی از وی فراهم شد.

۴. ابن مسرور نسبت به ابن قولویه مقداری تقدّم طبقه داشته است. البته این تقدّم چشم‌گیر نبوده است؛ ولی قاعدتاً این اندازه بوده است که امکان روایت ابن مسرور از «ابن بطة»<sup>۲</sup> راوی و محدّث معروف قمی را فراهم سازد،<sup>۳</sup> در حالی که در آثار موجود، «ابن قولویه» از «ابن بطة» هیچ روایتی ندارد.

۵. تاریخ وفات چند تن از شاگردان ابن بطة را می‌دانیم: یکی «سلامة بن محمد ارزنتی» (۳۳۹ هـ)<sup>۴</sup>، دیگری «حسن بن حمزة علوی طبری» (م ۳۵۸ هـ)<sup>۵</sup> و سومی «جعفر بن حسین مؤمن قمی» (م ۳۴۰ هـ)<sup>۶</sup>.

بر این اساس به نظر می‌رسد می‌توان تاریخ تقریبی وفات ابن مسرور را میان سالهای ۳۴۰ هـ تا ۳۶۰ هـ تخمین زد.<sup>۷</sup>

۱. بغدادی، *المتفق والمفترق*، ج ۱، ص ۶۴۰.

۲. محمد بن جعفر بن أحمد بن بطة المؤدّب أبو جعفر القمی؛ درباره وی ر.ک: *رجال النجاشی*، صص ۳۷۲-۳۷۳.

۳. برای نمونه: صدوق، *التوحید*، ج ۱، ص ۱۰۷ و همو، *الخصال*، ج ۱، ص ۳۳، ۱۵۶، ۱۹۶ و....

۴. درباره وی ر.ک: *رجال النجاشی*، ص ۳۳۹. برای نمونه‌ای از روایت وی از ابن بطة ر.ک: طوسی، *تهذیب الأحکام*، ج ۶، ص ۵۰، ح ۳۱ و ص ۱۱۰، ح ۱۲.

۵. درباره وی ر.ک: *رجال النجاشی*، ص ۶۴. وی راوی آثار ابن بطة بوده است: *رجال النجاشی*، ص ۳۷۳.

۶. درباره وی ر.ک: همان، ص ۱۲۳. روایت وی از ابن بطة را ببینید در: (منسوب به) مفید، *الاختصاص*، ص ۶.

۷. البته ابو المفضل شیبانی (۲۹۷-۳۸۷ هـ) نیز از ابن بطة در بغداد روایت کرده است. (*رجال النجاشی*، ص ۳۷۳)؛ ولی باید دانست که ابوالمفضل از جمله راویان حدیث است که سعه روایی گسترده‌ای داشته و بسیار زود نیز کسب حدیث را آغاز کرده بود، به گونه‌ای که نخستین سماع صحیح وی در سال ۳۰۶ هـ

۶. با وجود منتفی شدن فرضیهٔ اتحاد دو عنوان باز راه دیگری برای اثبات وثاقت «ابن مسرور» هست که پیشتر برخی بزرگان - به درستی - از آن یاد کرده‌اند و آن فراوانی نقل صدوق - با جلالت شأن و دقتی که در کسب حدیث داشته است - از وی به همراه ترجم و ترصی مکرر برای اوست.<sup>۱</sup>
۷. به نظر نمی‌رسد ابن مسرور به حوزه‌های شیعی بزرگ آن روزگار مانند بغداد یا ماوراء النهر سفر کرده باشد، وگرنه دست‌کم ردپایی از روایت وی از مشایخ فراوان این حوزه‌ها بر جای می‌ماند.
۸. بر خلاف ابن مسرور، ابن قولویه تا آنجا که اسناد وی به ما می‌گوید علاوه بر بغداد که آنجا را در بخش دوم عمر به عنوان موطن خود برگزید دست‌کم به سه منطقه «ری»، «عسکر مکرّم»<sup>۲</sup> و «مصر» مسافرت کرده بود. بر پایهٔ تصریح خود ابن قولویه وی در «ری» از «حسین بن علی زعفرانی»<sup>۳</sup>، در عسکر مکرّم از «محمد بن أحمد بن حسین عسکری»<sup>۴</sup> و در مصر نیز از «محمد بن أحمد بن سلیمان» معروف به «صابونی» حدیث شنیده بود.<sup>۵</sup>
۹. بر پایهٔ داده‌های موجود گرچه ابن مسرور در قم یک راوی و محدث محترم بوده است؛ ولی ظاهراً جایگاه تدریس فقه یا تألیف در این حوزه یا منصب افتا نداشته است؛ ولی در آن سوی ابن قولویه به‌ویژه در دههٔ پایانی عمر در بغداد چونان فقیهی بلند پایه و دارای فتوا و آثار فقهی و کرسی تدریس شناخته می‌شد.<sup>۶</sup>
۱۰. علت بنیادین این پدیده که صدوق تنها در یک روایت با تصریح به عنوان «ابن قولویه» از وی روایت کرده است<sup>۷</sup> آن بوده است که صدوق و ابن قولویه تا پیش از آنکه

( نه سالگی) بوده است. (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۷). بنا بر این وی را باید جزو شاگردان جوان ابن بطنه به شمار آوریم و از این رو چنان می‌نماید که وی از کسانی که نامشان را در بالا آوردیم از نظر طبقه متأخرتر باشد.

۱. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۸۱.

۲. شهری مهم و بزرگ در اطراف شوشتر کنونی در خوزستان که در قرون نخستین اسلامی بسیار آباد و جایگاه عالمان و دانشوران گوناگون بود؛ ولی اکنون از آن جز ویرانه‌هایی بر جای نمانده است.

۳. کامل الزیارات، باب ۱۴، ص ۱۱۶، ح ۱۱ و باب ۲۱، ص ۱۴۳، ح ۳.

۴. همان، باب ۸۴، ص ۴۳۷، ح ۲، باب ۸۵، ص ۴۴۰، ح ۱ و ...

۵. پیشتر دربارهٔ روایت ابن قولویه از وی سخن گفتیم و نشانی آن را نیز آوردیم. برای سفرهای ابن قولویه و استادانی که وی در این سفرها از آنها حدیث آموخته بود ر. ک: حسین پوری، «سفرهای علمی ابن قولویه و ارتباط آن با منابع کامل الزیارات»، دو فصلنامه «مطالعات اعتبارسنجی حدیث»، شماره ۱، صص ۱۱۸-۱۳۹.

۶. در این باره به‌ویژه ر. ک: ابن طاووس، الإقبال، ج ۱، ص ۳۳.

۷. صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۳۳.

ابن قولویه راهی بغداد شود، یعنی تا آخرین سال‌های عمر ابن ولید (م ۳۴۳هـ) - فقیه برجسته و زعیم بلا منازع حوزه قم در عصر خود - هر دو بر سر درس وی حاضر می‌شده‌اند و به اصطلاح امروزی با یکدیگر هم‌درس به شمار می‌آمده‌اند. از این رو گرچه ابن قولویه دست‌کم ۱۰ سالی از صدوق بزرگتر بوده است، ولی به طور طبیعی اولویت اساسی برای هر یک بهره‌گیری از استادان خود بوده است، نه نقل از یک هم‌طبقه که در آن موقعیت، کاری غیر ضروری و گونه‌ای دور کردن راه و بُعد الإسناد به شمار می‌رفت؛ چه صدوق می‌توانست همان روایاتی را که می‌خواست مثلاً از ابن قولویه روایت کند به راحتی و با اسناد نزدیک‌تر از اساتید بزرگ خود سماع نماید. از این رو دلیلی نداشته که صدوق در قم از ابن قولویه کسب حدیث کند. به‌ویژه که ابن قولویه گرچه در قم نیز شخصیت حدیثی قابل توجهی داشته، ولی در آن شهر و با وجود حضور برجستگانی چون ابن ولید هنوز آن جایگاه رفیعی را دارا نبود که سال‌ها بعد در بغداد به دست آورد. آن هنگام نیز که ابن قولویه در نیمه دوم عمر خود آهنگ بغداد کرد و در این شهر سکونت گزید صدوق به عنوان بزرگ محدثان قمی بخش شایان توجهی از وقت خود را صرف مسافرت در شهرهای گوناگون جهان اسلام آن روز هم چون نیشابور و مرو و بلخ و سمرقند و نشر و آموزش معارف حدیثی و فقهی و مانند آن می‌کرد و اساساً - جز در یک دو مسافرت نه چندان درازمدت - در بغداد حضور نداشت تا به داد و ستد حدیثی چشمگیر با ابن قولویه پردازد.

از این رو اینکه برخی بزرگان فرموده‌اند: «ابن قولویه» چه در قم بوده باشد و چه در بغداد در هر دوی این مکان‌ها صدوق بوده... و طبع مثل صدوق این اقتضا را دارد که از او با آن جلالت قدری که داشته اخذ حدیث نماید»<sup>۱</sup> پذیرفتنی نمی‌نماید.

۱۱. با کنار رفتن گمانه یکی بودن دو عنوان، شایسته است آمارها و ارزیابی‌های سندی‌ای که در دو نرم افزار «درایة النور» و «اسناد شیخ صدوق» بر اساس این فرضیه ارائه شده است بر محور تمایز دو عنوان بازسازی و اصلاح شود.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتایج این نوشتار را می‌توان در موارد زیر گزیده کرد:  
دلیلی در دست نیست که نشان دهد واژگان ختم شده به «سُویّه» لزوماً لقب هستند،

۱. شبیری، کتاب النکاح، ج ۱۷، ص ۵۵۸۲ با اندک تصرّف.

بلکه بر عکس بررسی این واژگان نشان می‌دهد شمار بسیاری از آنها اسم یک شخص بوده‌اند. از این رو پیش فرضی که باورمندان به یکی بودن بحث خود را بر پایه آن بنا نهاده‌اند ثابت نشده است.

عبارات ترخم و ترصی یاد شده در اسناد صدوق برای ابن مسرور روشن می‌کند که وی پیش از سال ۳۶۷ هـ در گذشته است.

دو عنوان «ابن مسرور» و «ابن قولویه» تنها در ۵ استاد یعنی کمتر از ۱۲ درصد مشایخ ابن قولویه با هم مشترکند. این درصد بسیار اندک ثابت می‌کند که این دو عنوان نمی‌توانند مربوط به یک نفر باشند.

شاگردان ابن مسرور عموماً تا پیش از دهه پایانی سده چهارم از دنیا رفته‌اند و از نظر طبقه روابی، یک طبقه متقدم‌تر از شاگردان اصلی ابن قولویه بوده‌اند که غالباً پس از سال ۴۰۸ هـ درگذشته‌اند. این نیز خود دلیلی دیگر بر عدم اتحاد دو عنوان تواند بود.

میان اسناد ابن مسرور و ابن قولویه تفاوت‌هایی گسترده دیده می‌شود. نیز میان اسناد صدوق و ابن قولویه اختلاف‌های فراوانی وجود دارد و ابن قولویه از بسیاری افراد روایت دارد که در آثار صدوق هیچ روایتی از ایشان دیده نمی‌شود. این نکته هم می‌تواند نشانه مهم دیگری بر تمایز دو عنوان باشد.

## منابع و مآخذ

۱. ابطحی، سیدمحمدعلی، تهذیب المقال فی تقیح کتاب رجال النجاشی، قم: [بی‌نا]، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن‌ادریس حلّی، محمدبن‌منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، لجنة التحقیق، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن‌حجر، أحمدبن‌علی، لسان المیزان، مکتب التحقیق یاشراف محمدعبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
۴. ابن‌شاذان قمّی، محمدبن‌أحمد، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۷ق.
۵. ابن‌طاووس، سیدعلی‌بن‌موسی، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، جواد القیومی، [بی‌جا]: مؤسسه الآفاق، ج ۱، ۱۳۷۱ش.
۶. \_\_\_\_\_، إقبال الأعمال، جواد قیومی اصفهانی، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۷. \_\_\_\_\_، التحصین، محمد باقر انصاری و محمد صادق انصاری، قم: مؤسسه دار الکتب

(الجزائري)، ج ١، ١٤١٣ق.

٨. \_\_\_\_\_، الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، قم: مطبعة الخيام، ١٣٩٩ق.
٩. \_\_\_\_\_، فلاح السلاسل، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ج ٢، ١٣٧٢ش.
١٠. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم، عيون الأخبار، يوسف علي طويل، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
١١. ابن عساكر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، علي شيري، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
١٢. \_\_\_\_\_، معجم الشيوخ، وفاء تقي الدين، دمشق: دار البشائر، ١٤٢١ق.
١٣. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، جواد قيومي، ج ١، [بي جا]: مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
١٤. ابن منظور، لسان العرب، محمد بن مكرم مصري، بيروت: دار صادر، ج ١، ١٩٩٧م.
١٥. ابو نعيم اصفهاني، أحمد بن عبدالله، أخبار أصبهان، سيدكسروي، حسن، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٦. انصاري، حسن، تشيع امامي در بستر تحول، تهران: نشر ماهي، ج ١، ١٣٩٥ش.
١٧. \_\_\_\_\_، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج ٤، ١٣٧٠ش، مدخل «ابن قولويه».
١٨. آقا بزرگ طهراني، طبقات اعلام الشيعة، قم: دار إحياء التراث العربي، ١٤٣٠ق.
١٩. بغدادى، أحمد بن علي خطيب، المتفق والمفترق، محمد صادق حامدى، دمشق: دار القادري، ١٩٨٨م.
٢٠. \_\_\_\_\_، تاريخ بغداد، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٧ق.
٢١. بهبهاني، محمد باقر، تعلیقة على منهج المقال، [بي جا]: [بي نا]، [بي تا].
٢٢. پاكتنجی، احمد، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج ٣، ١٣٦٩ش، مدخل «ابن بابويه» و مدخل «ابن شاذان».
٢٣. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، أحمد عبدالغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، ج ٤، ١٤٠٧ق.
٢٤. حائرى، ابو على، منتهى المقال في أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤١٦ق.
٢٥. خزّاز قمى، على بن محمد، الكفاية في النصوص على عدد الأئمة الأثني عشر، رضا ربيعى، قم: مكتبة العلامة المجلسي، ١٤٣٩ق.
٢٦. خويى، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، [بي جا]: مركز نشر الثقافة الإسلامية، ج ٥، ١٤١٣ق.

حال  
پوهنځي

از «ابن مسرور لجام» تا «ابن قولويه قتيبه»

۲۷. دریاب نجفی، محمود، مشیخة النجاشی، قم: [بی نا]، ۱۴۱۳ق.
۲۸. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۷۳ش.
۲۹. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۰. راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح، قم: مؤسسة الإمام المهدي علیه السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۳۱. \_\_\_\_\_، قصص الأنبياء، غلامرضا عرفانیان، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۳۲. روضاتی، سید محمد علی، جامع الأنساب، اصفهان: چاپخانه جاوید، ۱۳۳۵ش.
۳۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، المزهر، فؤاد علی منصور، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۳۴. شییری زنجانی، سید موسی، کتاب النکاح، قم: مؤسسه رای پرداز، ۱۴۱۹ق.
۳۵. \_\_\_\_\_، جرعه ای از دریا، قم: مؤسسه کتابشناسی شیعه، ۱۳۹۴ش.
۳۶. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۳۸. \_\_\_\_\_، الأمالی، دستنوشته به خط ابن سکون حلّی.
۳۹. \_\_\_\_\_، التوحید، سید هاشم حسینی طهرانی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۴۰. \_\_\_\_\_، الخصال، علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۴۱. \_\_\_\_\_، صفات الشیعة، تهران: اعلمی، ۱۳۶۲ش.
۴۲. \_\_\_\_\_، علل الشرایع، قم: مکتبه الداوری، [بی تا].
۴۳. \_\_\_\_\_، عیون أخبار الرضا علیه السلام، سید مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۴۴. \_\_\_\_\_، فضائل الأشهر الثلاثة، غلامرضا عرفانیان، قم: مکتبه الداوری، ۱۳۹۶ق.
۴۵. \_\_\_\_\_، فضائل الشیعة، تهران: اعلمی، [بی تا].
۴۶. \_\_\_\_\_، کتاب الهدایة، قم: مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۴۷. \_\_\_\_\_، معانی الأخبار، علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۴۸. \_\_\_\_\_، کتاب من لایحضره الفقیه، علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۴۹. \_\_\_\_\_، کمال الدین، علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۵ق.
۵۰. \_\_\_\_\_، ثواب الأعمال، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
۵۱. صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، هلموت ریتر، بیروت: دار النشر فرانز شتاينر، ۱۴۰۱ق.
۵۲. طبری، محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم لشیعة المرتضى علیه السلام، جواد قیومی، قم: مؤسسه

- النشر الإسلامي، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۵۳. طوسی، محمدبن حسن، رجال الطوسی، جواد قیومی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۳ش.
۵۴. \_\_\_\_\_، تهذیب الأحكام فی شرح المقنعة، سیدحسن موسوی خراسانی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ج ۳، ۱۳۳۶ش.
۵۵. \_\_\_\_\_، فهرست کتب الشیعة و أصولهم، سید عبدالعزیز طباطبائی، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق.
۵۶. \_\_\_\_\_، الأمالی، قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، قم: دارالثقافة، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۵۷. \_\_\_\_\_، کتاب الغیبة، تحقیق شیخ محمدبن حسن طوسی، تحقیق عبدالله طهرانی و شیخ علی احمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ج ۱، ۱۴۱۱ق.
۵۸. عبدالکریم بن طاووس حلّی، فرحة الغری، قم: منشورات الرضی، [بی تا].
۵۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف، ایضاح الاشتباه، شیخ محمد حسون، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۱ق.
۶۰. \_\_\_\_\_، خلاصة الأقوال، جواد قیومی، [بی جا]: مؤسسة نشر الفقاهة، ج ۱، ۱۴۱۷ق.
۶۱. قزوینی، محمد، یادداشت های قزوینی، ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
۶۲. قمی، شیخ عباس، الفوائد الرضویة، ناصر باقری بیدهندی، قم: بوستان کتاب، ج ۱، ۱۳۸۵ش.
۶۳. کراچکی، محمدبن علی، کنز الفوائد، عبدالله نعمة، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۶۴. \_\_\_\_\_، الرسالة العلویة، عبدالعزیز کریمی، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۶۵. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸ش.
۶۶. کلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱ش.
۶۷. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، علی أكبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۳ش.
۶۸. لسانی فشارکی، محمدعلی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، مدخل «ابن سکون».
۶۹. مدرسی طباطبائی، سیدحسین، مکتب در فرایند تکامل، تهران: کویر، ۱۳۸۸ش.
۷۰. (منسوب به) مفید، محمدبن محمدبن نعمان، الاختصاص، علی اکبر غفاری و محمود محرمی، قم: دار المفید، ۱۴۱۳ق.
۷۱. نجاشی، أحمدبن علی، رجال النجاشی، سیدموسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۴ق.

٧٢. مجلة « خرد و كوشش »، ش ١٤، تابستان ١٣٥٣ش، «اعلام مختوم به (ويه)»، عبد الامير سليم.
٧٣. مجلة «كلية الآداب» (جامعة بغداد)، العدد ٨، نيسان ١٩٦٥م، «التصغير في أصوله ودلالاته»، ابراهيم السامرائي.
٧٤. «مجلة مجمع اللغة العربية بدمشق»، المجلد ٧٠، العدد: ٤، ربيع الآخر ١٤١٦هـ «دراسة حديثة في الويهات»، عبد المهدي اليادكاري.
٧٥. مجلة «مطالعات اعتبار سنجي حديث»، ش ١، بهار و تابستان ٩٨، «سفرهای علمی ابن قولويه و ارتباط آن با منابع كامل الزيارات»، امين حسين پوری.
٧٦. مجلة «الواحة»، العدد ١٩، الربع الأخير، ٢٠٠٠م، «الأسماء في الأحساء والقطف (دلالات إنسانية و دينية)»، محمد باقر النمر.
٧٧. مجلة «يغما»، سال ٢٧، ش ٣١١، مرداد ١٣٥٣ش، «سيبويه: إمام النحو وأدبه»، علي اصغر حكمت.
٧٨. پایگاه خبری بساتین، ١٣٩٦/١/٢٦، كد خبر: ٤٨٩٥: «علي بن سكون نحوي: ميراث بان شيعه در قرن ششم»، سيد حسن موسوي بروجردی.
٧٩. نرم افزار «درایة النور»، نسخه ٢/١، مركز تحقيقات کامپیوتری نور.
- ٨٠ نرم افزار: «اسناد صدوق»، قم، مركز تحقيقات کامپیوتری نور.